

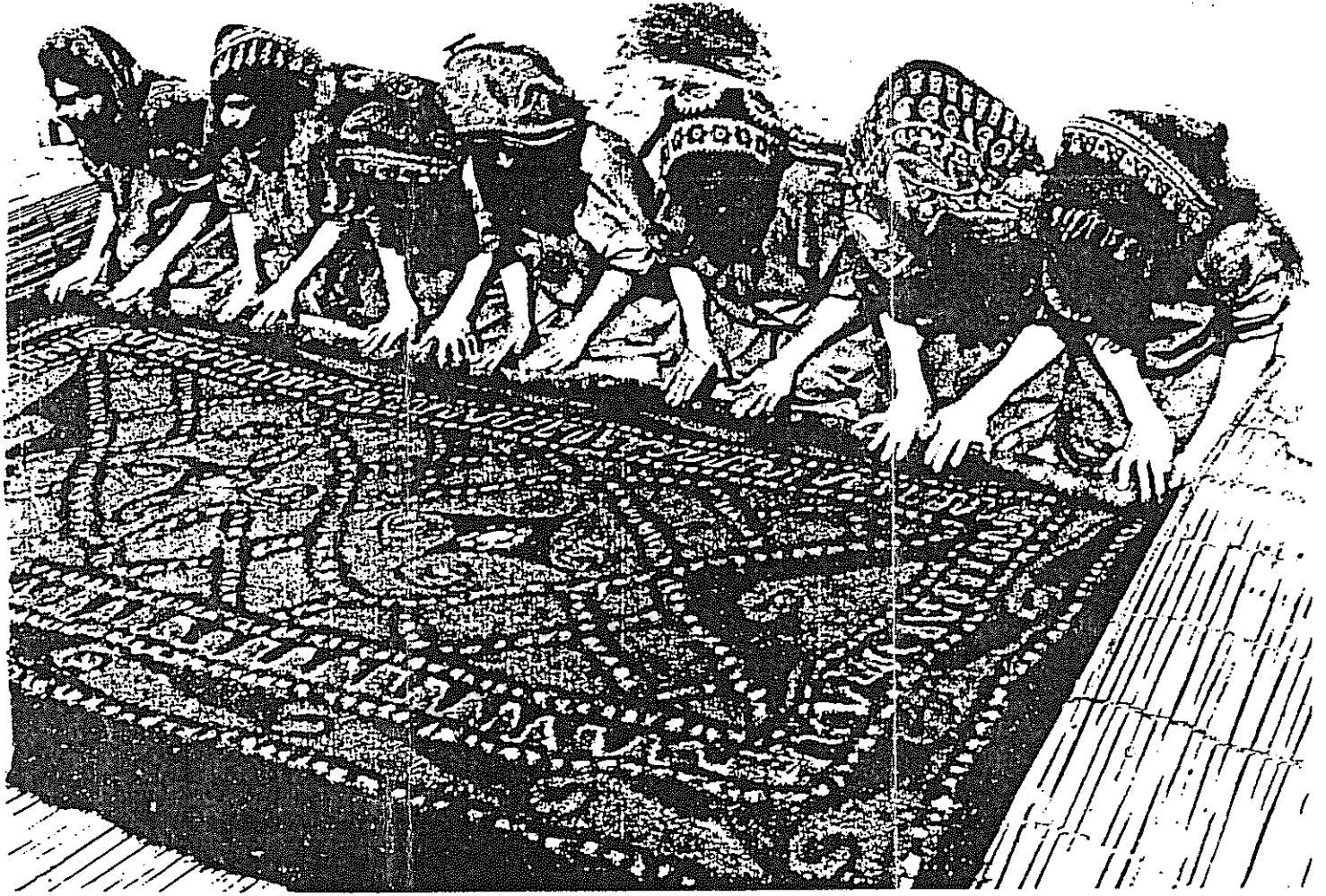


ثوتار عرینک دنیا سیلینک
 حق بولینه باغلا بیلینک
 انزی آله بولان ایلینک
 دولتی تاچان یالید یسر

تازه یول

شماره ۱۰
 اسفند ۱۳۶۹

نشریه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی



- | | |
|--|--|
| <ul style="list-style-type: none"> * متلاشی شدن ملت * دربارہ دمکراسی * نشریه "راه آزادی" و توجه به مسئله ملی * قربان چوپان (داستان) * فرهنگی: مراسم و مقدمات عید | <ul style="list-style-type: none"> * نوروز از راه میرسد در..... * نوروز بر همه مبارک باد * شونیسیم فارس: واقعیت یا توهم؟ * کدامیک: حقیقت زشت یا دروغ زیبا * سخنی با خوانندگان * نامه‌های خوانندگان |
|--|--|

نوروز از راه میرسد

نوروز امسال نیز مثل نوروز پارسال و نوروز سالهای پیشین در میان درد و رنج فراوان و زندگی شاق مردم ترکمن و مردم سراسر ایران فرا میرسد. بهار طبیعت، حزن و سرمای زمستان را پایمان می‌بخشد و سرزندگی و شادابی را به ارمغان می‌آورد، ولی مردم ما برای رسیدن به بهار خوس، هنوز باید مثل گذشته رنج و درد را تحمل کنند. درد و رنجی را که پایانی نیست و نه تنها پایانی نیست، بل دوام رنج و مصیبت فزونی میگیرد و از همه جا درد و غم میبارد. برای مردم ما خودزندگی کردن و تأمین معاش روزمره، رنج جانگاه است. گرانی اجناس و مواد مایحتاج اولیه لحظه بملحظه ترقی میکند و زندگی مردم روز بروز تنزل مییابد. دهقان ترکمن مثل همیشه چشم امید از دولت را بسته و چشم به مهربانی طبیعت دارد. طبیعت اما همیشه مهربان نیست، عدم بارندگی در سالهای گذشت، محصولات کاشته شده را از بیبار نشستن باز داشت و حاصل رنج و کار در فصل داشت و برداشت منجر به خانه خرابی بیشتر و سقوط زندگی خیلی از آنها گردید. هرچند در این میان بازار سلف خری تقریباً مثل همیشه داغ و پر بار بود.

درد و رنج مردم فزونی میگیرد. حقوق بکیران با افزایش قیمتها و گرانی وحشتناک، زندگیشان مصیبت است. معلمی از بندر ترکمن در شرح مصیبت خود میگوید: "ماهی ۳۸۰۰ تومان میگیرم و این مبلغ باید صرف زن و سه بچم گردد. نصف آن

را بابت اجاره خانه میپردازم. اجناس دولتی هم بسیار کم عرضه میشود ولی تمام اجناس باقیمت‌های سرسام آور در تمامی مغازهها براحتی پیدا میشود خودتان حساب کنید و ببینید که چطوری میشه چرخ زندگی را چرخاند و زندگی زن و بچه را تأمین کرد."

این وضعیت عمومی معلمین و کارمندان و کلا حقوق بگیران دولتی است. آنها در اولین فرصت که از کار دولتی فارغ میگردند شروع به کار دوم (و شاید سوم هم) میکنند. دستفروشی در کنار خیابان دلالی، سیگارفروشی، مسافری و غیره. تازه همه اینها برایشان خالی از خطر جانی نیست. یکی از همین معلمین چندی پیش در کنار ایستگاه گرگان - گنبد در کنار دیگر همکارانش منتظر مسافر بود. دو نفر به نزد این معلم رفته و میگویند که ما میخواهیم به روستایی در اطراف کلاله برویم. معلم (راننده) میگوید چقدر میدهید. آنها میگویند هر چقدر که بخواهی. خلاصه با هم حرکت میکنند. در مسیر راه هنگامیکه بطرف روستای مورد نظر از جاده اصلی خارج شده و به جاده فرعی که خلوت و شب هنگام بوده، میرسند، یکی از آن دو نفر با طناب از پشت سر گلوی وی را میگیرد. دوتفری راننده را از ماشین پیاده کرده، حسابی کتک میزنند بصدای داد و فریاد وی دو نفر چوپان که در آن حوالی بودند، بطرف جاده میدوند، اما آن دو قبل از رسیدن چوپانها دست و پای راننده را بسته و با ماشین از روی پای او رد شده و ماشین

را نیز با خود میبرند. درد و رنج زندگی بسیار فزاینده است. ولسی چارهای نیست، کودکان نان میخواهند، و باید چرخ زندگی را چرخاند. پدر تا دم مرگ کار میکند، ولی کفایت نمیکند. زن خانه، این محرومترین قشر جامعه مادر کودکان نیز ناگزیر از کارکردن اجباری است. مادر و خواهر شیره جانشان را از راه انگشتان بر روی دانهای قالی هنرمندانه بکار میگیرند تا بسر کودکانشان جان بخشند. حقوق ۳-۶ هزار تومانی پدر حقوق بگیر تنها کفاف ده روز اول ماه را میکند بقیه روز تهیه نان خشک نیز بزحمت صورت میگیرد. اثرات کار طاقت فرسا چندان به درازا نمیکشد. همین امروز راهروهای بیمارستانها و مطبها بی پزشکان ملو از زنانی است که دچار انواع و اقسام بیماری جسمی و روحی ناشی از کار و زحمت زیاد و سوء تغذیه است.

آری، نوروز امسال در چنین شرایطی فرا می‌رود. شرایطی که ما تنها گوشه‌ای از آن اشاره کردیم و سخن از رنج توهین و تحقیر ملی، سرکوب و خفقان و اشاعه دادن مرگ سفید در سبزهشت طلای سفید و دهها معضل عمیق سیاسی، اجتماعی بمان نیاوردیم.

با اینهمه نوروز بر همه مبارک باد. و به امید روزی که بهار آزادی و بهار زندگی در سرزمینمان بال بکشد.

نوروز بر هم میهنان مبارک باد

نوروز، چرخش تیرگی زمستان سرد به روشنایی بهار طراوت است. نوروز، نشانه گذر ناگزیر کهنکی به نو، و علامت پیروزی گریز ناپذیر آینده بر گذشته است. نوروز، سبزی و سبزه را بر سفره طبیعت مینهد و برگهای خزان پلاسیده از آفت بوران زمستانی را در بسن گدیوتههای شادی بهار می‌ریزد تا که در خدمت پوشش پایان ناپذیر طبیعت باشند.

نوروز جشن غلبه نیکی بر ناههربانی، زیبایی بر زشتی و برکت بر قحطی و کمبود است. و اینهمه آرزوی نیاکان ما بوده که در نسلهای بعدی، زندگی کرده و زنده مانده است. در نوروزان، اهورامزدا پشت اهریمن را بر خاک میساید و مردمان از این پیروزی سرمست میشوند. گل می‌ریزند و دست می‌افشانند. در آئینه مینگردند تا انسانیت را ببینند و در آب نگاه میکنند که نشانه زلالی و صفای حیات است. شمع، روشن میماند تا نور و آفتاب، تداعی شود.

از نیاکان چنین نقل میشود که ابتدا سفره نوروزی از هفت تنعم رنگ میگرفت که بر اول نام هر يك از آنها، حرف شین نشسته بود. شراب و شهد و شمع و شکر و شیرینی و دیگر.....

اما سکر شراب، تازیان مهاجم و متحجر را خوش نبود. نتوانستند نوروزان را از خلائق زیر هجوم رفته بستانند. اما خواستند تا میتوانند رنگ از آن بگیرند. بدینسان سفره هفت شین به سفره هفت سین بدل شد.

سبزی و سبزه، سیر و سرکه، سیب و سنبل، سنجد و سمنو و هر آنچه که با سین شروع میشود و نشان از نعمتهای جورواجور زندگی دارد. آئینه و گل، اولی به نشانه زلالی و دومی به نشانه طراوت بهاران. شیرینی و شمع و دیوان خواجه حافظ‌زادار و طالعین. پس آنگاه، دید و بازدیدها شروع میشود. زدایش کدورتها از دل و بوسیدنه‌های دوستانه. آغاز یگانگی انسان و طبیعت یا یگانه شدن دل‌های انسانها، گره میخورد. کینه‌های خرد از میان بر می‌پندد و تنها کین راستین همگانی - کین همه انسانها به اهریمنی - به میان می‌آید.

بگذار این محفل شادمانه امروز ما، تداوم جشن همیشه ماندگار نیاکانمان باشد!

شونیزیم فارس

واقعیت یا توهم؟

آتالی

مقدمتاً از گردانندگان نشریه "تازمیول" تشکر میکنم که در این وانفسای انفعالها و سرخوردگیها، زحمات انتشار منظم یک نشریه ماهانه را تقبل کرده‌اند تا هر کسی حرفی برای گفتن دارد، روی کاغذ آورده، در اختیار دیگران قرار دهد و به رشد و تکامل اندیشه‌ها و غنای تجربیات روشنفکران مهاجر ترکمن یاری رساند. اما در عین حال امیدوارم تدابیری اتخاذ گردد تا از دامن زده شدن به برخی بحثهای غیرضروری و انحرافی جلوگیری شود تا نشریه از اهداف اعلام شده خود دور نیفتد و به سرنوشت برخی نشریات ناموفق دیگر گرفتار نگردد.

نوشته نسبتاً طولانی بنده تحت عنوان "پای بندی به حق تعیین سرنوشت خلفا بدست خودشان، مهمترین شرط دمکراسی و معیار دمکرات بودن نیروها در کشور کثیرالمله ایران میباشد" که در شماره‌های ۵ و ۶ تازه یول درج گردیده بود، از سوی شخصی بنام سارا مورد انتقاد قرار گرفته بود (در شماره ۷) در شماره ۸ نشریه از سوی "اقشراط کورگ نلی" به انتقادات سارا جواب داده شد. هرچند این جواب در مجموع و بویژه از جهات قانع کننده و رسا بود، با این وجود لازم دانستم با توضیح بیشتر دیدگاههای خودم پیرامون برخی مسائل طرح شده در نوشته فوق الذکر، به برخی برداشتهای نادرست از مسئله ملی و بویژه مسائل خلق ترکمن برخورد نمایم. باشد که ادامه درست و صادقانه این روند مجموعه ما را در دستیابی به درکی درستتر و همه جانبه‌تر پیرامون مسائل ملی و د. ک. معضلات خلق ستمدیده‌مان یاری رساند.

نظریه‌های مختلف نظیر در نوع پاسخگویی به این سؤال است که آیا شونیزیم فارس در ایران یک واقعیت و پدیده عینی است یا یک شیخ‌خیال؟ بنظر من همانگونه که در مطلب فوق‌الذکر به صراحت و تفصیل نوشته ام، اولاً شونیزیم فارس یک واقعیت انکارناپذیر بوده، ریشه تاریخی دارد و به ویژه از آغاز حاکمیت پهلوی بشکلی عمیق و زشت خود را نشان داد و با خشم و خون پیش رفت. ثانیاً این درست است که شونیزیم نخست از سوی محافل حاکم و اربابان بین‌المللی شان یعنی استعمارگران کهنه و نو اعمال و تبلیغ میشود، اما طی پیوسته‌های طولانی ریشه سموم خود را در اندام اقشار معینی از ملت حاکم و تسلیم شده‌ها و هویت از دست داده‌های ملت‌های تحت ستم میدواند و فراتر از آن بیک نوع فرهنگ تبدیل میشود. بهین جهت نیز با رفتن شاه و حتی از هم پاشیدن ساواک و ارتش و دربر شدن درباریان، شونیزیم همچنان با برجاست. شونیزیم فارس رضا شاه و محمدرضا شاه و دربار خلاصه نمیشد، همانگونه که اعتقاد به ولایت فقیه و شونیزیم ملی - مذهبی نیز در روحانیت حاکم و حوزه‌های علمیه خلاصه نمیشود، بلکه ریشه در میان اقشاری از مردم دارد. حتی اگر جمهوری اسلامی نیز سرنگون گردد، بسادگی از بین نخواهد رفت. بهین جهت مبارزه علیه انواع مظاهر شونیزیم نیز بسیار پیچیده و طولانی خواهد بود. من بعنوان شونیزیم‌ست و شونیزیم تمامی این اقشار و فرهنگ ارتجاعی و غیر انسانی آنانرا در نظر دارم و نه صرفاً دربار پهلوی و محافل شونیزیم‌ست حاکمیت جمهوری اسلامی را. بنظر من سوسیال - شونیزیم‌ستایی چپ - برین نیز از همین قماش میباشد. اما سارا در این نوشته خود مدعی است که شونیزیم فارس کوچکترین ریشهای در میان اقشار معینی از ملت حاکم نداشته، بلکه برعکس به تعبیر ایشان شونیزیم یک پدیده مجردیست که چون شیخی بر فراز مردم ایران در پرواز بوده، فقط و فقط در دربار پهلوی خلاصه میشد و بی‌بنظر ایشان به اقشاری از ملت حاکم و حتی تئوری - عملی آن که تحت تاثیر این فرهنگ القایی فاسد و متوهم شدتاند خود را برتر از ملت‌های تحت ستم و قیام آنان و دیگران را انسان‌های بی فرهنگ و ناقص‌العقل قلمداد میکنند. نباید گفت بالای چشمشان ابروست - چون در این صورت می‌شویم شونیزیم ترکمن، شونیزیم کرد، شونیزیم آذربایجانی و غیره!

برای درک درست از مسئله باید به این سئوالات پاسخ روشن داد: ۱- آیا اصولاً شونیزیم ملت حاکم از سویی و ستم ملی علیه ملت‌های غیر حاکم از سوی دیگر وجود دارد یا خیر؟ ۲- آیا دهها هزار انسان تنها از زمان حاکمیت رضاشاه تاکنون در جنبش‌های ملی در آذربایجان، کردستان، ترکمنستان و غیره جان خود را در مبارزه علیه یک شیخ و خیال از دست داده اند یا یک پدیده و نیروی عینی؟

بنظر من سارا در نوشته انتقادی خود تحت عنوان "دمکراسی در حصر در عمل" نظرات متناقضی ارائه میدهد. در ابتدای نوشته حدود یک پاراگراف پیرامون وجود شونیزیم فارس (البته فقط در دربار پهلوی) مینویسد که بخشی از واقعیات را منعکس نموده و درست میباشد. اما چند پاراگراف پائین تر اظهارات فوق را با آوردن چنین سطوری پس میگردد "واقعیت آنستکه اگر ما با سعه صدر به مسائل نگاه کنیم، میبینیم که مسئله شونیزیم و همچنین شونیزیم فارس در دوران سلطنت پهلوی در بین مردم، تأکید میکنم در بین مردم، مسئله عمده نبود، هر چند که سیاست اصلی خاندان پهلوی انداختن اختلاف در بین همه خلفا بود، ولی این سیاست نتوانست در بین مردم پایه مادی یافته و به مسئله ای جدی و اصلی تبدیل شود. در خود کتب مردم ترکمن و فارس و یا بطور کلی غیر ترکمن براحتمی در کنار یکدیگر زندگی

میکردند و مابین مردم اختلافی بر این مبنا بندرت وجود داشت. ... چندی سطر پایین تر باز هم میآید "اختلاف در ایران، اختلاف از نوع ملت برتر و ملت پست تر نبود در واقع چه در سیستم سلطنتی و چه امروز در سیستم فقهاتی قشری ممتاز از بیشترین امکانات مادی و رفاهی برخوردارند و اکثریت قاطع مردم ایران ام از آنری، بلوچ و ترکمن و فارس و کرد در تاهین رزق و روزی خود دچار مصیبت میشوند. دهقان ترکمن بهمان میزان تحت فشار جبر اقتصادی است که دهقان گیلانی و دهقان خراسانی. اما اکنون وضع بگونه دیگریست و ستم ملی گریبان ملت فارس را نیز گرفته است. ما امروز شاهد شکل گیری و رشد شونیزیم در میان همه ملت‌های ایران اعم از آنری و بلوچ، ترکمن و فارس و کرد و عرب هستیم."

در این قسمت از اظهارات سارا آنچنان افکار آشفته و درهم ریخته شده است که بقول معروف "پرتقال فروش" کم شده است. ایشان از کلماتی چون "شونیزیم" و "ستم ملی" بدون توجه به مفاهیم و مصادیق آنان هر جاکه دلشان خواسته، استفاده کرده‌اند. همانگونه که "اقشراط" نیز تذکر داده بود کلماتی چون "شونیزیم" و "ستم ملی" در فرهنگ سیاسی مفاهیم دقیقی دارند که در بکار بردن آنها باید مورد توجه قرار گیرد. بقول معروف "هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد"

بنظر من این قسمت از اظهارات سارا چیزی جز تناقض گویی، خلط مبحث، قاطی کردن مقولاتی چون ستم ملی و ستم اقتصادی، لوٹ کسردن ستم ملی و تیره و از زیر ضرب خارج کردن شونیزیم فارس نمیباشد. جوهر این اظهارات (ولو ناگاهانه) تکرار همان حرفهای آیت الله خمینی و پیروانشان میباشد که میگفتند برای ما کرمانی، اصفهانی و کرد تفاوتی ندارد. این اظهارات انعکاس فرهنگ سوسیال - شونیزیم‌ستایی موجود در جنبش چپ ایران میباشد که هر نوع صحبت از مسئله ملی را با چماق "انترناسیونالیسم" و "عمده بودن مسئله اقتصادی از مسئله ملی" و غیره می‌کوبیدند و انگهایی چون "ناسیونالیسم کور"، "تنگ نظری ملی" بر آن میزدند (سارا انگ شونیزیم را نیز اضافه کرده است) در حالیکه سرمداران جنبش چپ از شونیزیم فارس حاکم بر ایران و نابودی گام یک ملت‌های غیر فارس با سکوتی رضایتمندانه و غیر شرافتمندانه میگذشتند. آنان حل شدن مسئله ملی در ایران را به زمانی مجهول یعنی تا مین "دیکتاتوری پرولتاریا" و افتادن حاکمیت بدست نسل‌های آیندشان حواله میدادند، در حالیکه پیش کسوتان جنبش چپ‌ایران که در همه عرصهها بجز مسئله ملی خوراها کتاب نوشته و ترجمه کرده بودند و ادعای رهبری جنبش چپ در خاورمیانه را داشتند، بخوبی واقف بودند که در نتیجه ادامه سیاست‌های شونیزیم‌ستایی حاکم تا قرا رسیدن "دیکتاتوری پرولتاریا" دیگر هیچ ملتی بجز ملت فارس در ایران وجود نخواهد داشت و زحمت حل مسئله ملی نیز از دوش اخلاشان برداشته خواهد شد. بهمانگونه که صاحبان اولیه آمریکا یعنی سرخپوستان بطور فیزیکی و از نظر معنوی تقریباً نابود شدند و مسئله ملی آنان نیز از میان برخاست. آنان روشنفکران ملت‌های تحت ستم ایران را با لائسی "انترناسیونالیسم" و "دیکتاتوری پرولتاریا" خواب میکردند و از این نظر با سیاست‌های شونیزیم‌ستایی حاکم کاملاً همسو و مکمل آن بودند. رهبران جنبش چپ هیچگاه راضی نبودند که روشنفکران خلق‌های تحت ستم ایران که اعضای آنها بودند، در عرصه ملی کوچکترین حرکتی بکنند، بلکه برعکس در سرتاسر تشکیلات آنچنان جوی حاکم کرده بودند که اعضای غیر فارس آنان بویژه ترک زبانان شرم داشتند بزبان مادریشان صحبت کنند و به فرزندان خود زبان مادریشان را بیاموزند. حتی در خانه‌هایشان فارسی صحبت میکردند (بویژه در بالای هرم تشکیلات) و به کودکانشان فقط زبان فارسی یاد میدادند و آنان را از زبان ترکی که زبان بیش از دویست میلیون انسان در کشورهای مختلف جهان میباشد، محروم میکردند. به شعرهایی نیز که اگر اها و اضطرابا پیرامون حق تعیین سرنوشت برای ملتها میدادند کوچکترین اعتقادی نداشتند و صرفاً گول زنگ بود.

ما باید خود را برای همیشه از اینگونه جویهای سموم و آثار سؤ آن رها سازیم و بکوشیم تا اعتماد بنفس خود را باز یابیم. زیرا در غیر این صورت انگیزه خود را برای مبارزه علیه شونیزیم که واقعاً یک بیعدالتی اجتماعی میباشد، از دست خواهیم داد. آنچه که در اینجا باید بار دیگر روی آن تأکید کنم اینستکه شونیزیم از جمله شونیزیم فارس یک پدیده واقعی بوده، ریشه در سیاست‌های استعماری و استثمار دارد و در فرهنگ سیاسی تعریف روشن خود را دارد. شونیزیم کسی است که نژاد، زبان، فرهنگ، مذهب، وطن ... خود را برتر و از آن دیگران را پست تر میداند.

به کسی که از یک عمر تحمل اجباری شونیزیم فارس حاکم بر ایران و مشاهده دردناک نابودی تدریجی زبان و فرهنگ زیبای خود، از لکستار شدن هویت و حیثیت ملی خود به سته آمده و با صراحت اعلام میدارد و استدلال میکند که ملت من ملتی است باستانی با چند هزار سال تاریخ. فرهنگ ملت من فرهنگی است غنی و انسانی، زبان مادری من زبانی است غنی و زیبا، ملت من شایستگی اناره و آباد کردن سرزمین آبا جدای خود

کدامیک: حقیقت زشت یا دروغ زیبا

سارا

آنچه که بجرئت میتوانم بگویم اینست که روشنفکران و مبارزین ملیتهای گوناگون درون ایران بیشترین حجم نوشتههای خود را به ستم وارده بر خلق خود در ابعاد فرهنگی، ملی و سیاسی اختصاص میدهند و سعی در آشنای ستم و سرکوبی دارند که طی سالیان متعددی بر آنان روا شده و ملت آنان را از بالندگی و شکوفایی باز داشته است. مبارزه با ستم و سیاستهای ستمگرانه نه تنها امری بحق، بلکه کاملاً طبیعی و اجتناب ناپذیر است. بیان سرکوب و تحقیر و اعلام فراخوان مبارزه علیه آن، حق بر حق هر ملتی در دفاع از موجودیت خود و در مقابله با ستم زورگویان است. و اما آیا تمام مسئله همین است و آیا وظیفه یک روشنفکر مردمی و مبارز راه آزادی و عدالت به همین محدوده ختم میشود؟

بیگمان هیچ جامعهای نمیتواند خود را ببری از مشکل واری از نارسائی و ضعف بانداند. این ستم در مورد ایران و مناطق ملی آن نیز که بر مردم آن ستمی چندگانه روا میشود، با شدت بیشتری صدق میکند. کمبودها و ضعفهایی که میتواند علل و عوامل گوناگونی موجب پیدایش آنها شده باشد. پدیدههایی که شاید در سالیان پیش امری طبیعی بوده ولی اکنون به پدیدههای کهنه و بازدارنده پیشرفت تبدیل شدهاند. وظیفه و رسالت ما در قبال چنین نواقص و ضعفها چیست؟ آیا بردهموشی آن و اکتفا به این مسئله که فعلاً فقط از ستمضائف بر خلقمان صحبت کنیم و بنویسیم و لاغیر؟

هفتاد سال تمام اتحاد شوروی قورباغه را رنگ کرده و بجای لبیل نشاند و سیاست پردهموشی در قبال واقعیتها و حقایق جامعههاش را به پیش برد. اما عاقبت چه شد؟

با پرده پوشی حقایق زشت، انکار واقعیتهای تلخ و بیان نکردن و نشناختن ضعفها و عوامل بازدارنده درونی، نیروی تحول بودن اگر نکوییم نیز ممکن ولی بسیار بعید است. نیروی تحول و ترقی بودن تنها در بیان ستم و سرکوب و ستم به مبارزه با ستمگران محدود و خلاصه نمیگردد. هرچند که این وظیفه اصلی ماست، اما بیان و شناخت "ارتجاع خانگی" و عقبانندگیها و موانع بازدارنده درونی خود وظیفه بسیار مهم و جسه بسا دشوارتر است.

نوشته "قصه زن ترکمن" تلاشی در راستای طرح و بیان واقعیتهای تلخ موجود در میان بخشی از انسانهای جامعه ماست.

و اما نکاتی چند در مورد مسائلی که دوستان "آق مژرات" در نقد خود بدان اشاره کرده:

"آق مژرات" در نقد خود به شیرزبان ترکمنی اشاره دارد که مقاومت و ایستادگی آنان زبانزد همه است. باید بگویم که در تاریخ هر ملتی چنین کسانی وجود دارند و وجود خواهند داشت، ولی بحث بر سر وجود عدهای قهرمان در میان خلقی نیست، بحث بر سر عزم و پختگی و انبوهی از انسانها است. وانگهی وجود قهرمانان، ملاکی برای توضیح تمام واقعیت نیست. آیا وضع دلخراش کنونی زنان ایران را میتوان به استناد زنان آزاده و مبارزی که در تاریخ نامشان ثبت شده، توجیه کرد؟ و آیا وضع ناخوشایند و عمیقاً اسفبار کنونی زنان ایران را میتوان تنها در ابعاد سیاست و تفکر حکومت قرون وسطایی آخوندها که به زن تنها بعنوان "آب ریز" نگاه میکنند، توضیح داد؟

بنظر من پاسخ منفی است. حکومت آخوندی علت اساسی در بوجود آمدن چنین شرایطی است، ولی عقماندگیهای فرهنگی و وجود مناسبات کهنه وریشه دار سنتی در تفکر و روحیه عموم ایرانیان و عواملی نظیر آن که به واقعیت درونی جامعه ایران مربوط میشود، عواملی هستند که زمینه واقعی را برای اعمال سیاستهای آخوندی فراهم میکند. دوستان در بند ۴ نقد خود در مورد خرید و فروش زنان و دختران ترکمن، آنرا با مسئله مهریه در بین ملت فارسی مقایسه نموده و ایسن

بقیه در صفحه ۹

را تنها در انحصار خود ندانسته و تقسیم بندی اندیشهها را به آن دو نوع مردود میدانند. لاکن آنکه که پای عمل میان می آید، متأسفانه باز شاهد برخورد اندیشهها به شیوه بدبینانه و در فضایی تحقیرآمیز و غیر دوستانه هستیم. اتخاذ چنین شیوهای عملاً پشت پا زدن به اصول پذیرش تسوع عقاید است. تحمل و سعه صدر در برخورد با عقاید گوناگون میتواند خود را در اتخاذ شیوه تاثیرگذاری و احترام به حاملین نظرات مخالف در نقد و انتقاد تجلی سازد.

و اما آنچه که موجب بیان نحوه نگرش من به امر نقد و انتقاد گردید، مطالعه دو نقد بر دو نوشته خود از جانب دوستان "آق مژرات گورگنلی" است. اولی نقدی بر مقاله "دمکراسی در حرف، در عمل" مندرج در شماره ۷ نشریه تازمیول و دومی نقدی بر مقاله "قصه زن ترکمن" مندرج در شماره ۸ همین نشریه.

دوستان متأسفانه در هر دو نقد خود کمتر به این مسئله توجه کرده است که آیا هدفش کمک

به روشنتری مسائل مورد بحث است و یا هدف طرد و انزوا را دنبال میکند و حقیقت را از آن خود میدانند؟ آیا هدفش کمک به مستیابی مشترک به حقیقت از راه بحث و گفتگو در فضایی سالم و دوستانه است و سیاست وحدت و همکاری را دنبال میکند و یا هدفش طرد فرد و یا نیروست؟

برای روشنتر شدن مسئله در زیر جملاتی را که "آق مژرات" در نقد خود از آن استفاده کرده می آورم:

"نویسنده مقاله کشف جدیدی کرده"، "یکطرفه به قاضی میروند"، "آیا واقعا سارا خانم مفهوم ستم ملی و ستم مضاعف را که از جانب حکومت های مرکزی بر خلقهای غیر فارسی اعمال میشده را با پوست و گوشت و استخوان درک کردهاند که امروز اینگونه با مفاهیم بازی میکنند"، "ایشان که تا حال وحدت طلب بوده و از ایرانی واحد سخن میزدند، یک دفعه دچار فراموشی میشوند"، "بنظرم اینگونه افکار از منشا سالمی برخوردار نیستند"، "البته به افرادی مثل ایشان که از دور دستی بر آتش دارند باید حق داد که اینگونه بیاندیشند"، "مقاله، نشانه ناآگاهی ایشان نسبت به تاریخ و فرهنگ خلقمان میباشد"، "واقعا آدم تعجب میکند اینگونه لجاجت با یک خلق چه مفهومی دارد و انسان را به چه افکار منحرفی میکشاند".....

متأسفانه در سراسر مقاله چنین لحن و شیوهای بوقیور یافت میشود. دوستان "آق مژرات" در مقاله خود تحت عنوان "حکایت درد ما" مندرج در شماره ۹ تازمیول بدرستی می نویسند "اختلاف و تنوع رای نه تنها ضروری بل مفید به اجتماعان میباشد."

بگذار دوستان هر آنچه را که در ذهنشان خطور میکند، در عمل نشان دهند. سیر تکاملی خلقی در این موارد شکوفا میگردد. آیا دوستان آنکه که در برخورد با مخالف فکری خود از موضع درس دادن بر میخیزد و چنین جملاتی را بکار میگیرد، با این اصول اعتقادی خود فاصله جدی ندارد؟

در پایان این بخش فقط میخواهم روی این نکته تاکید نمایم که بگذاریم نقد و انتقاد ما از آن فضای سالمی تنفس نیابد که انحصارطلبی، سوظن و بدبینی و طرد و تحقیر یکدیگر در آن جایی نداشته باشد.

و اما کمی بیشتر پیرامون مقاله "قصه زن ترکمن". این نوشته قبل از هر چیز طرحی است از گوشتهای از واقعیات رنجبار زن ترکمن - رنجی که معلول ستم اجتماعی و عقماندگی اقتصادی، ستم جنسی و روابط سنتی است. این واقعیات هرچند تلخ، جدا از اراده و میل من یا دیگران وجود دارند.

آنکه که اندیشههای طرح و بیان میشود، امکان آن را نیز دارد که به نیرویی تبدیل شود و فراگیر و یا طرد و منزوی گردد. هر اندیشه برای مادیت یافتن، نیاز به قضائی انسانی، نویسن و دلپذیر دارد. بقول معروف شکل و مضمون آنکه که هر دو انسانی و از انسانیت برخوردار باشند میتواند به اتقاق قلب نفوذ کند و تاثیر گذار باشد. من به آن اندیشههای که با مضمون شر و باشکلی فریبنده سعی در جا باز کردن در جامعه دارد، کاری ندارم. روی سخن من با آثانی است که جهت تفکر و اندیشهشان در راه تحول و پیشرفت و برای انسان و انسانیت است.

نقد تفکر کهنه و ارائه اندیشههای نوین چگونه و از چه راهی باید صورت گیرد؟

بنظر من یکی از وجوه ضعف نیروهای سیاسی ایران چه در طیف نیروهای چپ آن و چه در طیف عمومی در همین مسئله است. اگر چهگیری عمومی نیروهای آزاده ایران، ساختن ایرانی آزاد و آباد و مستقل است، و این مسئله نقطه اشتراک همه این نیروهاست، تحقق این اندیشه انسانی چگونه میتواند صورت گیرد؟

در این قسمت اختلاف نظرها و تنوع عقاید

امری طبیعی و گریزناپذیر است. اما لمیک لازمه میان روشهای گوناگون تحقق این اندیشه چگونه صورت میگردد؟ متأسفانه باید گفت که انسان شاهد دو شیوه متفاوت در نقد و ارزیابی است. یک شیوه به پلمیک نوین اعتقاد دارد و نقد اندیشه را از طریق دمکراتیک و تاثیرگذار و در فضایی دوستانه و احترام آمیز به پیش میبرد و شیوه دوم که متداولتر است، کماکان حقیقت را در انحصار خود

میپندارد و علیرغم پذیرش تنوع عقاید و پلورالیسم در عمل به چنان شیوهای در نقد و انتقاد متوسل میشود که هدفش چیزی جز طرد و منزوی کردن مخالفین فکری نیست. نتیجه این برخورد هر چند با نیت خیر نیز باشد، چیزی جز محروم کردن یک فرد و یا نیرو از حق اظهار نظر و بیان عقیده پیرامون موضوعات مورد بحث نیست.

نقد و انتقاد چه در زبان و چه در قلم باید هدفی را دنبال کند که به همکاری کمک نموده و به رفع اشتباهات و نواقصی یاری رساند و در جهت تعالی و رشد معنویت انسانی و غنای فرهنگی بکوشد. اما آنکه که نقد و انتقاد جای خود را به ناسزاگویی و برخورد غیراحترام آمیز و در فضایی ملو از دشنام صورت میگیرد و بعبارتی نقد نسه هدف روشنگری و تاثیرگذاری، بلکه هدف طرد و انزوا را دنبال میکند، چگونه میتواند به فرد و یا نیروی مورد انتقاد کمک کند و او را به اصلاح اشتباه و یا به نگرشی مجدد در اندیشه هایش وادارد؟

آنچه که نیروهای سیاسی ایران منجمله نیروها و مبارزین ملیتهای درون ایران به آن بشدت نیاز دارند، پیشبرد نقد و انتقاد به شیوهای است که سیاست نزدیکی و همکاری و نه سیاست طردکننده هدف آن باشد و بتواند به امر دمکراسی و دمکراتیزه شدن هر چه بیشتر مناسبات انسانها کمک و یاری رساند.

نقد و انتقاد به شیوههای کزنده و گاهسا پرخاشکرانه در فضایی غیر دوستانه، نمایانگر همان رسوبات تفکرات کهنه است که احتیاج به زیمان بیشتر برای از بین رفتن دارد. تفکراتی که تنها به دو نوع اندیشه اعتقاد داشت، یکی بورژوازی و دیگری پرولتری و فکر مینمود که چون حقیقت در انحصار اندیشه پرولتری است، پس هر چیز غیر از آن، نادرست و اتخاذ شیوههای خشون و سرکوبگرانه در قبال آن نیز مجاز میباشد.

اندیشههای که تفکر پرولتری را حقیقت مطلق و تفکر بورژوازی را ضد حقیقت میدانست، مدت چنین تفکری نیز بر "هدف، وسیله را توجیه میکند" قرار داشت. اما اکنون ما شاهد آن هستیم که نیروها و اشخاص معین به تنوع عقاید اعتقاد پیدا کرده و حقیقت

سخن‌ها خوانندگان

اکنون دهمین شماره "تازه یول" پیش روی شماست. از اینکه توانستیم طبرعم محدودیت‌های فنی، فشارهای مالی و موانع متعدد دیگری که بر سر راه انتشار سلسل و منظم نشریات در خارج از کشور وجود دارد، با حفظ نظم نسبی تازه‌یول را منتشر سازیم، خوشحالیم. در این راه تشویق و ترغیب تعدادی از دوستان و عزیزان خواننده بطور کتبی و شفاهی مایه دلگرمی و پشتوانای نیرومند در تمام انتشارات تازه‌یول بود. نظرات، پیشنهادها و انتقادات خوانندگان در جهت غنا و بهبود کیفیت نشریه و موجب افزایش تعهدپذیری دست اندرکاران تازه یول بوده است. ما عمیقاً امیدوار هستیم که این رابطه همچنان ادامه داشته و گسترش و تعمیق یابد.

از سوی دوستان ترکمن، علاوه بر تازه یول دو نشریه دیگر نیز منتشر می‌شود. یکی نشریه "ایسل کوچی" ارگان کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن که این نشریه بصورت فصلنامه تا شماره‌های ۱۵ (۱) تحت نظر و توسط سازمان "اکثریت" منتشر می‌شود، ولی شماره ۱۶ آن محصول کار مستقلانه فعالین ترکمن بود. اقدام به انتشار فصلنامه "ایل کوچی" اقدامی مستقلانه و امید بخش بود، لیکن جای تاسف است که نتوانست انتشار آن تلاوم یابد.

نشریه دیگر "ترکمنستان" ارگان کانون فرهنگی-سیاسی خلق ترکمن است. که بصورت ماهنامه از سال ۶۶ منتشر می‌شود. این ماهنامه نیز بدلیل مختلف منتشر نمی‌شود، ولی اخیراً انتشار آن بسیار تاخیر فاز زمانی از سر گرفته شده است. از اینکه دوستان ما توانستند انتشار نشریه "ترکمنستان" را از سر گیرند، خوشحالیم و آرزوی موفقیت برایشان داریم.

تازه یول بمثابة نشریه‌ای آزاد و مستقل، با توجه به شرایط مبارزین ترکمن و با فاصله گرفتن از تفکر فرقه‌ای و رد راه حلهای تشکیلاتی پسا گرفت. تازه یول به منظور باز کردن راه‌های اندیشه و تفکر و فراهم آوردن زمینه برای تبادل نظر و همفکری در کلیه عرصه‌های سیاسی، نظری و تاریخی، نقد نظر و عمل، جمع‌بندی و درس‌گیری از تجارب و پراتیک گذشته در زمینه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و غیره بعنوان وسیله‌ای جهت تبادل نظرات و نیرد اندیشه‌ها حول مسائل جنبش خلق ترکمن

تازه یول بمثابة نشریه‌ای آزاد و مستقل، با توجه به شرایط مبارزین ترکمن و با فاصله گرفتن از تفکر فرقه‌ای و رد راه حلهای تشکیلاتی پسا گرفت. تازه یول به منظور باز کردن راه‌های اندیشه و تفکر و فراهم آوردن زمینه برای تبادل نظر و همفکری در کلیه عرصه‌های سیاسی، نظری و تاریخی، نقد نظر و عمل، جمع‌بندی و درس‌گیری از تجارب و پراتیک گذشته در زمینه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و غیره بعنوان وسیله‌ای جهت تبادل نظرات و نیرد اندیشه‌ها حول مسائل جنبش خلق ترکمن

نامه‌های خوانندگان

یکی از خوانندگان یادداشتی به‌راه یک مطلب در مورد نقد "قصه زن ترکمن" مندرج در شماره ۸، تازه یول ارسال کرده‌اند. ایشان در یادداشت بدور فضای خود که از آلمان پست کرده‌اند چنین نوشته‌اند:

لطفاً مطالب زیر را در نشریه تازه‌یول درج نمایید. ابتدا می‌خواستم قبل از شروع مبحث اصلی نظرم را در مورد نشریه تازه‌یول مطرح کنم. با مطالعه چند شماره نشریه بالاخره نتایجی در حدی بود که متوجه نشدم راهی که نشریه می‌رود چه بولی (راهی) می‌باشد. نام "تازه یول"؟

در مواردی روشن می‌شود که راهی که نشریه طی می‌کند با عنوان این نشریه یعنی تازه یول مغایرت دارد و دیدگاه‌ها و راه‌های جدیدی در سطح کمی و کیفی متناسب برای حل بعضی

از مسائل مهم و حیاتی خلقمان ارائه نمی‌دهد. خلاصه کلام هر چند در مواردی مقالات در خود توجه در نشریه درج می‌کند، ولی باید گفت که جنب چنین مقالاتی همینطور درج می‌کند که با شرایط کنونی نمی‌خورد و موجب نلردی و ... می‌شود.

دوست عزیز! ابتدا از یادداشت و مطلب ارسال‌تان تشکر می‌کنیم. ثانیاً مواردی که در نوشته شما در نقد "قصه زن ترکمن" مطرح شده بود، تماماً و حتی بیشتر از نکات مورد نظر شما در مقاله "آق مژات

ضرورت به انتشار یافت. روند ده ماهه تجارب زیادی به‌راه داشت از جمله اینکه مبانی اعتقادی تازه‌یول یعنی استقلال اندیشه، دموکراسی و علمیت، روش‌نمایی و عمق بیشتری یافت. نقد و بررسی گذشته و درس‌گیری عملی از آن و دیدگاه انتقادی بطور کلی اهمیت باز هم بیشتری کسب کرد. طی این مدت بیش از پیش دریافته‌ایم که باز و گسترده بودن نشریه از جنبه انعکاس دیدگاه‌ها و اندیشه‌های گوناگون ضرورت عام و تام دارد. رعایت این مهم، بنوبه خود فرهنگ تحمل عقاید مخالف را گسترش می‌دهد، و بر روابط دموکراتیک و احترام آمیز می‌افزاید.

بهین خاطر تازه‌یول با پیروی از اصل علمیت و پذیرش تنوع فکری - سیاسی، تلاش کرد که نظرات مخالف و حتی متضاد را منعکس کند، تا راه دستیابی به حقیقت، هموارتر گشته و از سوی دیگر تحمل یکدیگر همراه با احترام متقابل به جزئی از فرهنگ ما تبدیل گردد. در این رابطه یاری و برخورد فعال تعدادی از خوانندگان دوستان تازه‌یول چشمگیر و قابل تحسین بود و به صلاح آنچه که از دل برآید بر دل نشیند آنها نیز بر چنین باوری بودند و با انتشار شماره‌های اولیه تازه‌یول قدم به پیش نهادن و باطرح نظرات خود و نقد دیگران نشان دادند که جوانه‌های زایش فرهنگ نوین بوده و میل به شکوفایی و باروری دارند. این امر خاصه در شرایط امروزی که ما ترکمنها بیش از پیش احتیاج واقف و حیاتی به اندیشه‌های مستقلانه جهت سازمان داندن عمل و اقدام مشترک داریم، امیدبخش است.

واقعیت آنستکه رخسار اندیشه در شبکه‌های تاریخ‌نگوئی تشکیلات زرد، و دست و پایش به بند کشیده می‌شود و بویژه آثانی را که حرفی برای گفتن و قلمی برای نوشتن نداشتند، تحلیل می‌برد. امروز نه تنها در میان ترکمنها، بلکه بطور عمومی شاهد تقویت و قدرت یافتن این روند هستیم. طرفداران آزادی اندیشه، مستقل از احزاب و فرقه‌های مورد علاقه خود می‌اندیشند، بیان می‌کنند و عمل می‌نمایند. بعضی از اندیشموران و پژوهشگران ترکمن نیز مدتها در چارچوب فرقه‌ها اسیر بوده و ای بسا انرژی و خلاقیت‌های خود را به‌ر بادماند. خوشبختانه امروز بطور عمومی، شاهد مختومه شدن سیر این روند و رها شدن پرنده اندیشه از بند

کورگملی" آمده بود. لذا منظور شما برآورده شده و ضرورتی برای درج مطلبتان باقی نماند. ثالثاً امیدواریم که رابطه و مکاتبات را با نشریه‌نامه دهید و با ارائه انتقادات و دیدگاه‌های خود در ارتقای کیفیت آن موثر باشید. و اما نکته آخر که تذکری است نه فقط خطاب به شما بلکه به کلیه دوستان و خوانندگانی که برای تازه‌یول نامه و یا مطلب می‌فرستند. از شما و دیگر دوستان تقاضا می‌کنیم، مقالاتی که برایمان ارسال می‌کند حتماً با امضا و اسم (اصلی یا مستعار) همراه باشد. تنها مطالبی که نظرات تازه‌یول را بیان می‌کند بدون امضا چاپ می‌شود و بقیه مطالب که دیدگاه‌های همکاران و خوانندگان است، به اسم نویسنده مطلب درج می‌کند و تازه‌یول هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال مواضع مطرحه در آن مطالب را ندارد. لذا مجدداً تأکید می‌کنیم مقالات ارسال‌ی حتماً با اسم و امضای نویسنده همراه باشد.

دوستی از شهر کلن آلمان نوشته‌اند:

درو فراوان بر دوستان گرامی! امیدوارم که با پشتگرمی و پیگیری چاپ نشریه را ادامه دهید. آخرین شماره از نشریه را توسط یکی از آشناها بدست آوردم و از تلاش و زحمات شما اطلاع پیدا کردم و بسیار خوشحال شدم که دست به چنین کاری زده‌اید. دوستان! عدل‌ای از روشنفکران ترکمن پس از انقلاب از کشور خارج شده‌اند و در چارچوبه جهان پراکنده‌اند. طبرعم مشکلات و پراکندگی‌هایی که وجود دارد، فکر می‌کنم

حصارهای تشکیلاتی هستیم. تازه‌یول امیدوار است که مجموعه روشنفکران و مبارزین ترکمن، انرژی و توانمندی خود را در خدمت پاسخگویی به مسائل جنبش و اعتلا بخشیدن به فرهنگ مردم خود بکار گیرند. پرواضح است که در این راه بایستی رسوبات اندیشه کهنه، پیشداوریها، ذهنیتها و تعصبات را صادقانه کنار گذاشت و به دور ریخت و در بوجود آوردن شرایط اعتماد، صداقت و صراحت با تمام توان کوشید. اختفا‌های مسائل و بقول معروف قایم موشک بازی زیر عنوان عامه پسند "مصالح" و یا هر عنوان دیگر فرابتستی یا علمیت ندارد و در عمل دموکراسی را فنا خواهد کرد.

البته نظرات انتقادی از جنبه منفی نیز در این مدت کم نبود. تعدادی انتشار تازه‌یول را بمثابة اقدامی "تفرقه افکنانه" - "اشعاع‌گرانه"، "اکروانه" و "ناموفق" ارزیابی کرده‌اند و همچنین برخی نیز عنوان کرده‌اند که "تازه‌یول قصد داشت که به مسائل نظری و تئوریک پیرامون مسائل جنبش مردم ترکمن بپردازد ولی ما چیزی از آن ندیدیم" اولاً ما از ایندسته از دوستان دعوت می‌کنیم که برداشتها و دیدگاه‌های خود را با استدلال نوشته و به تازه‌یول بفرستند تا با چاپ آن همه از نظرات ایشان آگاه گردند، ثانیاً ما منظور ایشان را از "مسائل نظری و تئوریک" نفهمیدیم، اگر چی‌سو خاصی مورد نظرشان است، روشنتر بیان کنند و ما از این دوستان صمیمانه دعوت می‌کنیم اگر توانایی خاصی دارند، کارها و نظراتشان را بفرستند تا موجب غنای بیشتر بحثها گردد.

تازه‌یول از همان آغاز از همه مبارزین ترکمن از طیف‌های گوناگون فکری و همینطور از همه هموطنان ایرانی و جریان‌ات سیاسی، صادقانه دعوت به همکاری و همیاری نموده بود. پاسخ به این دعوت از سوی بخشی از ترکمنها و تعدادی از هموطنان ایرانی مایه دلگرمی و تشویق تازه‌یول بوده و هست. ما ضمن ارج‌گذاری به آن، بدان بسنده نکرده، خواهان گسترش بیشتر همکاریها و زرفش عمیق‌تر همیاری و همفکری‌ها هستیم. و مجدداً از کلیه خوانندگان و دوستان دعوت می‌کنیم با تازه‌یول در کلیه زمینه‌ها همکاری و همیاری نمایند!

تلاش شما در چارچوب چاپ یک نشریه اجتماعی فرهنگی و سیاسی بتواند تمام ترکمنها را در حفظ زبان و فرهنگشان یاری کند و بتواند به آنها در شناخت مسائل و مشکلات خودشان در منطقه کمک کند. دوستان! اکنون دیگر زمان آن فرارسیده است که همه با هم و در کنار هم و نه جدا از هم کاری را ارائه دهیم. بقول معروف هر کاری در ابتدای آن بسیار سخت جلوه می‌کند. با سختی میتوان فقط و فقط با یک همفکری و جذب و جلب گسترده‌ترین نیروهای ترکمن به مقابله برخاست. روشنفکران ترکمن ویژگی خاصی دارند و آن اینستکه اکثریت آنها از میان اقشار زحمتکشی و متوسط جامعه هستند. امروز ما میتوانیم شناخت درستی از پیرامونمان بدست بیاوریم. شناخت درستی از مردمان که بر روی دشت پنبه و گندم زارش عرق جبین می‌ریزد، ارائه بدهیم. چرا که میخواهیم مستقل فکر کنیم. پیروزی و داشتن یک دورنمای خوب برای مردم فقط و فقط در نتیجه استقلال فکریمان و همچنین در نتیجه اتکا به خود مان بدست می‌آید. من این فراخوان شما را که از تمام روشنفکران ترکمن خواسته بودید در جهت ارائه نظراتشان درباره مشکلات فرهنگی و سیاسی و غیره با نشریه تان همکاری کنید، سعی کردم در اولین نامقام داستان کوتاهی را که در سال ۸۹ نوشته بودم برایتان بفرستم. چند داستان دیگر هم دارم که درباره زندگی مردم ما یعنی ترکمنهاست. آنها را نیز برایتان بتعویج ارسال می‌کنم.

متلاشی شدن ملت

السوین تافلر

توضیح: مقاله متلاشی شدن ملت، فصل ۲۲ کتاب موج سوم اثر الوین تافلر، جامعه شناس آمریکایی است. کسه بسال ۱۹۸۰ نوشته شده است. در دیدگاه وی موج اول عصر کشاورزی، موج دوم عصر صنعت و موج سوم عصر فراصنعتی است. اطلاعات و دیدگاه این محقق را درباره مسئله ملی برای خوانندگان سودمند دیدیم که آنرا در دو شماره چاپ خواهیم کرد.

اسکاتلندیا خواستار داشتن نظارت بیشتر بر نفت خـــود هستند و نیز سعی دارند صنایع الکترونیک و دیگر صنایع پیشرفته را جایگزین صنایع عقبمانده فولاد و کشتی سازی نمایند. در واقع در حالیکه بریتانیا هنوز مشغول این مجادله است که طرح ایجاد صنایع نپیه هادی را ادامه دهد یا خیر، اسکاتلند بعد از کالیفرنیا و ماساچوست سومین مونتاژکننده مدارهای یکپارچه (الکترونیکی) در جهان بشمار میرود.

در مناطق دیگر بریتانیا، نظیر ویلز، فشارهای جدایی خواهی مشهود است و نیز جنبشهای خودمختاری کوچکی حتی در کورنوال و وسکس بچشم میخورد که در آنها ناحیهگرایان محلی خواهان قوانین محلی و مجلس قانونگذاری مستقل و انتقال از صنایع عقبمانده به تکنولوژی پیشرفته هستند.

از بلژیک (که تنش بین والونیا و بومیان فلاندر و بروکسلها رو به افزایش گذارده است) گرفته تا سویس (که اخیرا یک گروه جداییخواه که در منازعاتی به نفع کانتن خود در ژور پیروز شده است) و آلمان غربی (که آلمانیهای سوندنی خواهان حق بازگشت به سرزمین اصلی خود، در مجاورت چکسلواکی میباشند) و تیرولیهای جنوبی در ایتالیا و اسلاوها در اتریش و اهالی باسک و کاتالان در اسپانیا و کرواتیها در یوگسلاوی و دهها گروه ناشناخته دیگر و خلاصه سراسر اروپا، فشارهای شدید گریز از مرکز بخوبی حس میشود.

در آن طرف اقیانوس اطلس بحران داخلی کانادا بر سر یک هنوز فرونشسته است. انتخاب رنکولسک رهبر نهضت جدایی خواه کبک و فرار سرمایه و فعالیت تجاری از مونترال و روابط تلخ بین کاناداییهای انگلیسی زبان و کاناداییهای فرانسوی زبان همگی زمینه از هم پاشیدگی وحدت ملی را در این سرزمین فراهم آورده است. پیترود نخست وزیر سابق در حالیکه برای حفظ وحدت کشور مبارزه میکند، هشدار داده بود که "اگر برخی از تایلانتگریز از مرکز پیروز شود ما به دست خود باعث شدیم تا نظام این کشور بکلی از هم پاشیده شود و یا آنقدر تجزیه شود که دیگر نتواند بعنوان یک کشور واحد موجودیت خود را حفظ کند".

معذرا بک تنها ناحیهای نیست که خواستار خودمختاری است. شاید نغمههای فزاینده جدایی خواهی یا جنبشهای خواهان خود مختاری که در نواحی نفتخیز آلبرتا، بگوش میرسد، از آن کم اهمیت تر نباشد. هر چند که این نهضتها در خارج از کانادا چندان شناخته شده نیست.

در سراسر اقیانوس آرام در مالکی نظیر استرالیا و زلاند نو تمایلات مشابهی پدیدار شده است. در پرت، معدن داری متنفذ بنام لانگ هتک پدیدار شده است. لانگ هتک ادعا میکند استرالیای غربی که دارای معادن بسیار غنی است، اجبارا باید صنوعات استرالیای شرقی را به قیمتهایی که بطور تصنعی بالاست، بخرد. از آن گذشته استرالیای غربی ادعا دارد که از نظر سیاسی در کانبر باندازه کافی نمایندندارد و در کشوری به این پهناوری هزینههای سفر هوایی به ضرر بخش غربی بسیار بالاست و سیاستهای دولت مانع از سرمایه گذاری در بخش غربی است. بر روی تابلوی خارج از دفتر لانگ هتک با حروف طلایی نوشته شده "نهضت جدایی خواه استرالیای غربی".

در حال حاضر زلاند نو نیز با مشکلات خود دست به گریبان است. نیروی هیدروالکتریک جزایر جنوبی، غالب نیسازهای انرژی سراسری کشور را تامین میکند. اما بقول اهالی جزایر جنوب که تقریبا یکسوم کل جمعیت را تشکیل میدهند، آنان در مقابل آن چیز کمی دریافت میکنند و سیل صنایع همچنان بسوی شمال سرازیر است. در جلسهای که اخیرا به ریاست شهردار شهردانین تشکیل گردید، نهضتی اعلام موجودیت کرد که خواهان استقلال جزایر جنوبی است.

آنچه در سراسر جهان شاهد هستیم شکافهای عمیقی است که دولتهای ملی را در آستانه تجزیه و از هم پاشیدگی قرار داده است. البته دو غول بزرگ جهان یعنی اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا نیز با آن فشارها مواجه هستند.

تصور از هم پاشیدگی واقعی اتحاد شوروی آنطور که روزگاری مورخ همیانگر روسی آندری آلماریک پیش بینی کرده بود، مشکل است. اما مقامات شوروی ملیگرایان ارمنی را بچرم بمب گذاری سال ۱۹۷۷ در متروی مسکو به زندان افکندند و از سال ۱۹۶۸ یک حزب یزیمینی بنام "حزب وحدت ملی" برای وحدت مجدد سرزمینهای ارمنی مبارزه خود را آغاز کرده است. گروههای مشابهی

در زمانیکه نهضتهای ملیگرایی در سراسر جهان همچون شعلههای آتشی زیانه میکشد. بالا گرفتن جنبشهای آزادیبخش ملی در جاهایی نظیر اتیوپی و فیلیپین و یا اعلام استقلال جزایر کوچکی چون دومینیک در مجمع الجزایر کارائیب یا فیجی در جنوب اقیانوس اطلس و اعزام نمایندگان به سازمان ملل از جانب آنها. در جهان پیشرفته صنعتی حوادث عجیبی در حال تکوین است. در حالیکه ملتهای تازهای یا به عرصه وجود میگذارند، ملتهای قدیمی در معرض خطر تجزیه و از هم پاشیدگی قرار گرفتند.

با هجوم برق آسای موج سوم به سراسر کره زمین، دولت ملی که واحد اصلی سیاسی عصر موج دوم بشمار میرفت، توسط نیروهایی از بالا و پایین بشدت تحت فشار قرار گرفته است.

برخی از این نیروها سعی دارند قدرت سیاسی را رو به پایین یعنی از دولت ملی به گروههای پارم ملی و ناحیهها انتقال دهند. و نیروهای دیگر تلاش میکنند که این انتقال قدرت از پایین به بالا یعنی از حکومت ملی به موسسات و سازمانهای فرا-طبیعی صورت گیرد. همانگونه که نظری سریع به اطراف جهان آشکار میدارد هر دوی این نیروها با تفاق دولتهای ملی کشورهای پیشرفته را به اضمحلال کشانده و آنها را به واحدهای کوچکتر و کم قدرت تر تجزیه میکنند.

ایخانیهها و تکرسیها

اوت ۱۹۷۷ است. سه مرد نقابدار دور میزی نشستهاند با فانوسی در یکطرف میز، شمع روشنی در طرف دیگر و پرچمی در وسط. روی پرچم چهره مردی خشمگین با نواری به دور سر و حروف بچشم میخورد. آن سه نفر در حالیکه از پشت نقابشان بدقت مراقب اطراف خود هستند، داستان خود را برای جمعی از خبرنگاران که با چشمانی بسته به محل ملاقات آورده شدهاند، بازگو میکنند. نقابداران اعلام میدارند که مسئولیت بمب گذاری ایستگاه تلویزیونی در کورس بود بر عهده میگیرند. آنها خواستار جدایی کورس از فرانسه هستند.

اهالی کورس از دست پاریس که از قدیم لایام پیوسته به آنها با نظر خشارت نگاه میکرد و دولت فرانسه که برای بهبود وضع اقتصادی قلمی بر نمیداشت، دلشان خون بود. اکنون بار دیگر وقتی دیدند که بعد از جنگ الجزایر واحدهای لژیون خارجی فرانس به پایگاه کوچی منتقل شدند، خشمشان بیشتر شد. ساکنین جزیره با مشاهده این امر که دولت فرانسه به تیروستان الجزیره ای برای سکونت در کورس کمکهای مالی و حقوق ویژه اعطا میکند دیگر بکلی خونشان بجوش آمد. مهاجرین دسته دسته وارد شدند و بلافاصله تاکستانهای این سرزمین را (صنعت اصلی بعد از کشاورزی) خریدند و باعث شدند که کورسیها حتی در سرزمین خود احساس بیگانگی کنند. امروزه فرانسه مقدمات بوجود آمدن یک ایرلند شمالی اما در مقیاسی کوچکتر را در جزایر مدیترانهای خود فراهم آورد. در شمال کشور نیز احساسات جدایی خواهی که مدتها قبل به حالت خفته وجود داشت، در سالهای اخیر ناگهان مشتعل شده است. در بریتانیای یعلت بیکاری و دستمزدهای پایین، جنبش جدایی خواهی از حمایت گسترده عمومی برخوردار گردیده است. اما این جنبش دچار تفرقه شده است و احزاب متخاصمی در آن بوجود آمدند و همچنین دارای یک جناح تروریستی است که اعضای آن به اتهام بمب گذاری در اماکن عمومی، از جمله قصر ورسای، بازداشت گردیدند. در ضمن پاریس از جانب آژاس و لورن تا قسمتهایی از لانگدوک و دیگر بخشهای کشور که تقاضای خودمختاری فرهنگی و ناحیهای دارند، مورد فشار قرار گرفته است.

در آن طرف کانال، بریتانیا نیز با فشارهای مشابهی البته با خشونت کمتر، از ناحیه اسکاتلندیا مواجه است. در اوائل دهه ۱۹۷۰ در لندن ملیگرایی اسکاتلندی شوخی تلقی میشد. امروزه با وجود نفت دریای شمال که نیروی بالقوهای برای توسعه مستقل اقتصاد اسکاتلند بشمار میرود، این امر دیگر شوخی نیست. با آنکه تلاش برای ایجاد یک مجلس نمایندگان جداگانه برای اسکاتلند در سال ۱۹۷۹ با شکست مواجه گردید، معالومف فشارهای خودمختاری شدیدتر شد. ملیگرایان اسکاتلندی از مدتها پیش، بخاطر اینکه سیاستهای دولت بیشتر در جهت توسعه اقتصادی جنوب عمل کرده بود، آزرده خاطر بودند و اینکه ادعا میکنند که اقتصاد خود آسان آمده جفت است. ولی سیستم اقتصادی کم تحرک بریتانیا مانع آن میشود.

که اعلام میکرد بکنار این حرامزادهها در تاریکی از سرمای بزنند. یک آگهی در "نیویورک تایمز" از طرف ایالت لوزیانا بچاپ رسیده بود که بطور تلویحی دلالت بر جدایی خواهی داشت. این آگهی از مردم میخواست که "آمریکا را بدون لوزیانا در تصور آورید"

به ساکنین نواحی مرکزی امروزه توصیه میشود که دیگر بدنبال صنایع "دونزا" نروند و بطرف صنایع پیشرفتهتر حرکت کنند و بیشتر بفکر ایالت خود باشند. همزمان با آن، فرمانداران نواحی شمال شرقی هم ساکنان آنجا را برای دفاع از منافع ایالات خود آماده میکنند. حالت عمومی این قضیه در یک آگهی يك صفحه‌ای که توسط "انجمن ائتلاف برای نجات نیویورک" به چاپ رسید، منعکس گردیده است. این آگهی ادعا میکند که سیاستهای فدرال "نیویورک را مورد تجاوز قرار داده" و "اهالی نیویورک باید دست به حمله متقابل بزنند."

براستی عاقبت چنین سخنان خصمانه‌ای که در سراسر جهان شنیده میشود به کنار از موج اعتراضات و خشونت - به کجا خواهد انجامید؟ پاسخ آن واضح است، به تشهای برونی آماده انفجار در کشورهای که رشد خورنا مدیون انقلاب صنعتی اند.

البته برخی از این تشها از بحران انرژی و نیاز به انتقال از یک بنیاد انرژی موج دوم به بنیاد انرژی موج سوم ناشی میشود. تشهای دیگر را میتوان به تعارضات بر سر انتقال از بنیاد صنعتی موج دوم به بنیاد صنعتی موج سوم نسبت داد. همچنین در بسیاری جاها همانطور که در فصل نوزده دیدیم، شاهد رشد اقتصادی‌های پاره ملی یا ناحیه‌ای هستیم که در شرایط کنونی به همان اندازه بزرگ و پیچیده و از نظر ساختار برونی متنوع‌اند که اقتصادهای ملی در نسل گذشته بودند. اینها زمینه‌های اقتصادی مناسب برای رشد تشهای جدایی‌خواه یا نیروی محرکسه گرایش به خودمختاری را تشکیل میدهند.

اما این نیروهای گریز از مرکز، خواه بشکل جدایی‌خواهی، ناحیه گرایسی، دو زبانه گرایسی یا تمایل به قوانین محلی باشد یا عدم تمرکز گرایسی، بهر حال از حمایت مردم برخوردار خواهند شد. زیرا دولت‌های ملی قادر هستند بسا انعطاف پذیری در مقابل انبوه زدایی سریع جامعه عکس العمل نشان دهند.

با از هم پاشیدگی جامعه عصر صنعتی تحت تاثیر موج سوم، گروه‌های ناحیه‌ای، محلی، قومی، اجتماعی و مذهبی دیگر شبیه هم نخواهند شد. شرایط و نیازها از هم فاصله میگیرند. افراد نیز تفاوت‌های موجود بین خود را کشف و بر آن تاکید خواهند ورزید.

شرکتها نیز معمولاً با ارائه کالاهای متنوع‌تر و اتخاذ سیاستی رقابت جویانه‌تر در جهت "تقسیم بازار" یا این مسئله برخورد میکنند.

در مقابل برای دولت‌های ملی بسیار مشکل است که سیاستهایشان را با شرایط گوناگون و پر تنوع تطبیق دهند. آنان که در ساختارهای سیاسی و دیوانسالاری موج دوم محبوس مانده‌اند، برایشان غیرممکن است که با هر ناحیه یا شهر یا با هر گروه مخالف نژادی و مذهبی و اجتماعی و جنسی یا قومی بطور متفاوت رفتار کنند، چه رسد به اینکه با هر شهروندی بمتابه یک فرد طرف شوند. با متنوع شدن شرایط، تصمیم گیرندگان ملی از احتیاجات سرعت در حال تغییر محلی بی‌خبر میمانند. اگر سعی کنند این نیازهای کاملاً محلی و ویژه را بررسی کنند، خود را در تودهای از اطلاعات جز جز و غیر قابل هضم غرق خواهند کرد.

پیروترود که در مبارزه علیه جدایی خواهی کانادایی گرفتار آمده بود، در اوائل سال ۱۹۶۷ این نکته را بروشنی چنین بیان کرد "شما نمیتوانید یک نظام عملیاتی کارساز و حکومت فدرال داشته باشید. چنانچه بخشی از آن، خواه ایالت یا استان، در موقعیت بسیار حساس خاصی باشد و روابطش با دولت مرکزی، با دیگر استانها و ایالات بکلی متفاوت باشد." در نتیجه دولت‌های ملی در واشنگتن و لندن و پاریس یا مسکو کم و بیش سیاستهای یکسان و استاندارد شدیدی را اعمال میکنند که برای جامعه انبوه طرح ریزی شده است، در حالیکه مردم این جوامع بطور روزافزونی متنوع و گروه گروه میشوند. نیازهای محلی و فردی فراموش میشوند، یا نادیده گرفته میشوند و این امر باعث میشود تا آتش خشم و انزجار عمومی شعله ور گردد. با پیشرفت روند انبوه زدایی میتوان انتظار داشت که نیروهای جدایی خواه یا گریز از مرکز بشدت تشدید یابند و وحدت بسیاری از دولت‌های ملی را بخطر اندازند.

موج سوم دولت ملی را از پایین تحت فشارهای بیشمار قرار میدهد.

ادامه دارد



نیز در دیگر جمهوریهای شوروی وجود دارند. در گرجستان هزاران نفر با راهپیمایی و تظاهرات دولت را مجبور ساختند که زبان گرجی را بعنوان زبان رسمی گرجستان اعلام نماید و مسافری خارجی در فرودگاه تلیسی وقتی شنیدند که بجای پرواز به مسکو، پرواز به "اتحاد شوروی" اعلام شد، یکه خوردند.

در واقع در همانحال که اهالی گرجستان علیه روسها به تظاهرات پرداخته بودند اینها - گروه اقلیتی در گرجستان - نیز در مرکز اینخاز بناپسوخومی برای درخواست استقلال از گرجستان تشکیل جلسه دادند. این درخواستها و تظاهراتی که در سه شهر برپا شد، آنقدر شدید بود که مقامات حزب کمونیست و مسکو تصمیم گرفتند با تخصیص ۷۵۰ میلیون دلار برای توسعه اینخاز شورشیان را آرام سازند.

بهبوجه نمیتوان شدت احساسات جدایی‌خواه را در نقاط مختلف اتحاد جماهیر شوروی بطور کامل مورد سنجش قرار داد. اما کابوس برخاستن نهضت‌های جدایی‌خواه از هر سو مقامات روسی را لحظاتی رها نمیکند. اگر با چین درگیر شود یا بناگهان آشوبهای اروپای شرقی به مرحله انفجار برسد، احتمال بسیاری وجود خواهد داشت که مسکو با شورش جدایی خواهان و گروههای خواهان خودمختاری در بسیاری از جمهوریهایش مواجه گردد.

برای اغلب آمریکائیان تصور اینکه شرایطی پیش بیاید که به از هم پاشدگی ایالات متحد منجر شود، مشکل است. (کاناداییان نیز تا ده سال قبل برایشان وضعیت امروز غیرقابل تصور بود) اما فشارهای جدایی‌خواهانه سرعت در حال گسترش است. در کالیفرنیا بتازگی داستان پر فروشی که بطور مخفیانه چاپ شده است، شرح میدهد که چطور نواحی شمال غرب از طریق تهدید به انفجار معادن هستهای نیویورک و واشنگتن (نظیر اورانیوم)

خواستار جدایی از آمریکا میشوند. سناریوهای جدایی‌خواهی دیگری نیز دست بدست میگردد. و بدین علت است که برای کیسینجر در زمانیکه هنوز مشاور امور امنیت ملی بودگزارشی تهیه میشود که در آن امکان تجزیه کالیفرنیا - و نواحی جنوب غربی و ایجاد واحدهای جغرافیایی نو زبانه یا اسپانیولی زبان مطرح میشود. مثلاً "یک کیک مکرکی" در بخشنامه به سردبیر مجلات از الحاق مجدد تکزاس به مکزیک برای تشکیل یک قدرت بزرگ نفتی، تحت عنوان تکزیکو سخن به میان آمده است.

در یک دهه روزنامه فروشی در هتلی واقع در آستین، من نسخهای از نشریه "تکزاس مانلی" را خریدم که در آن از سیاست "گرینگویی" واشینگتن در مورد مکزیک بشدت انتقاد میکرد و می‌افزود "در سالهای اخیر بنظر میرسد که ما با دشمنان دیرینه‌مان در مکزیکوسیتی اشتراک عقیده بیشتری داریم تا با رهبرانمان در واشنگتن. . . . یانکیها نفت ما را از زمان اسپیندلنتاب میزدیدند. . . . بنابراین تکزاسیا نباید از تلاش مکزیک برای مبارزه با همان نوع امپریالیسم اقتصادی تعجب کنند."

در همان دهه روزنامه فروشی، برجسیبی نیز خریدم که روی آن ستارآم فقط دو کلمه بچشم میخورد: "تجزیه شوید"

من است تحقق کامل این فکر سالیان دراز طول بکشد، معهذنا واقعیت این است که در سراسر ایالات متحد، نظیر بسیاری کشورهای پیشرفته دیگر، حاکمیت ملی به محک آزمایش گذاشته شده و فشارهای جدایی خواهی رو به افزایش است. اگر پتانسیل رو به افزایش جدایی‌خواهی را در پورتوریکو و آلاسکا و درخواست بومیان آمریکا را برای برسمیت شناخته شدن بعنوان ایالت مستقل کنار بگذاریم، میتوان دید که چطور شکافهای موجودبین خود ایالات در آمریکا روزبروز زیادتر میشود. طبق گزارش کنفرانس ملی مجالس قانونگذاری ایالتی "جنگ داخلی دیگری در آمریکا در حال وقوع است جنگی که در آن ایالات صنعتی شمال شرقی و مرکزی در برابر ایالات جنوب و جنوب غربی صف آرایی خواهند کرد."

یک نشریه طراز اول بازرگانی از "جنگ دوم بین ایالات" سخن میگوید و اعلام میکند که "رشد اقتصادی نامتوازن، مناطق گوناگون را بسوی یک درگیری شدید سوق میدهد." فرمانداران و مقامات ستیزه‌جوی جنوب و غرب نیز با همان لحن برخاشجویانه از جنگ قریب الوقوعی که "معادل اقتصادی جنگ داخلی" است، سخن میگویند. این مقامات که از طرحهای کاخ سفید در زمینه انرژی بسیار خشمگین شده‌اند، طبق نوشته "نیویورکتایمز" "حاضرند نفت و گاز طبیعی مورد نیاز صنایع رو به رشد خود را حفظ کنند، حتی اگر اینکار منجر به جدایی از ایالات متحد شود."

شکافهای رو به گسترش حتی دارد خود ایالات غربی را نیز از هم جدا میکند. جفری نایت، رئیس بخش حقوقی موسسه "دوستان زمین" میگوید "ایالات غربی بطور روزافزونی خود را بصورت مستعمرهای ایالاتی نظیر کالیفرنیا تصور میکنند که بخاطر منابع انرژی‌شان به استعمار کشیده شده‌اند."

علاوه بر آن در سراسر تکزاس، اکلاهما و لوزیانا در دوران کمبود مواد سوختی در اواسط دهه ۱۹۷۰ ا پوسترهایی رنگی چون قارچ از زمین رویید

حکایت در دما...

نیمه‌های شب سرد و طوفانی زمستان ۵۸ در سراسر ترکمن صحرا خبرهای شومی را می‌گستراند، شلاق طوفان و سرما بر منازل مسکونی همچنان سه‌مناک فرود می‌آید. در آن شب تاریک و بارانی در کوچه، پس کوچهای شهر بندر ترکمن اتوموبیلی پس از دور زدن فلکه راه خویش را به سمت جنوبی شهر گشود و در مقابل دروازه ساختناتی توقف کرد. در کنار راننده اتوموبیل مرد نقابداری بادست اشاره کرد که همین منزل است. دو نفر دیگر که در پشت اتوموبیل نشسته بودند، اسلحه‌هایشان را در دست گرفته وارد منزل شدند و پس از چند لحظه‌ای مرد تنومند ترکمنی را با لباس خواب و پیژاما نزدیک اتوموبیل آوردند و از مرد نقابدار سؤال شد که آیا این مرد پرویز ایرانیور است، جواب مثبت داده شد. در همین لحظه راننده با پی سیم به اتوموبیل دیگر خبر داد. اتوموبیل دومی پس از چند دقیقه خودش را به اتوموبیل اولی رساند. درون اتوموبیل دومی که بنز سفید رنگی بود، دو ترکمن در کنار هم آرام و متین نشسته بودند. پرویز ایرانیور را هم در کنار آنها نشاند، اتوموبیل بسرعت حاده کردگو را پی‌مونه بطرف گرگان و گنبد می‌تاخت. آنکار عجله نداشت. مسافرین اتوموبیل به سرعت همدیگر را شناختند. دو نفر دیگر عبارت بودند از یوسف قرجه و نازردی نوشین. اتوموبیل بنز یوسف قرجه را پاسداران مصادره کرده بودند. مرد نقابداری که با پاسداران همکاری میکرد، ملایی

ترکمن بود که با زدن نقاب بر چهره خویش به همکاری با پاسداران حکومت اسلامی می‌پرداخت. وی از ترس رسوائی نزد خلق، چهره خویش را مسطور کرده، ولی بالاخره خلق، وی را هم‌شناسایی کرد. وی مجبور به ترک دیار شده، هم اکنون در عزلت آمریکا شاید گرفتار عذاب وجدانی است. خانواده‌های ترکمن اسیر گرفته شده، فریاد همان روز به تکاپو افتادند تا عزیزانشان را بیابند ولی بعلمت جو رعب و وحشت حاکم بر ترکمن صحرا (بعلمت جنگ دوم ترکمن صحرا و یورش وحشیانه قشون جمهوری اسلامی با تانک و تفنگهای کالیبر ۶۰) امکان جستجوی گسترده نبود. و آرامش بعد از طوفان خبرهای شومی را در پهنشت می‌گستراند. اجساد غرقه در خون رهبران خلقمان را در جنگهای گلستان یافتند و هنوز چند روزی نگذشته که خبر دیگری در غرب ترکمن صحرا (بندر ترکمن) خلق را در ماتم فرو برد. بله! جلادان این سه تن را به قبیح ترین شکل مکن مظلومانه، بهشادت رسانده بودند. اجساد این سه تن را در تیمهای اطراف امامزاده یحیی بن زید گنبد قابوس انداخته و طی اعلامیهای علت مرگ آنان را درگیری بین ترکمنها و ایپان اعلام کردند. پرویز ایرانیور از خانواده‌های مشخصی ترکمن که در نبرد علیه سلطه روسها در ترکمنستان شمالی، پس از پیروزی بلشویکها مجبور به مهاجرت به ایران شد، بهنگام لشکرکشی قشون رضاخان به ترکمن صحرا (۱۳۰۴) آتاجاجی عموی پرویز آقا با فصاحت بلیغ سخنانی در باب تاریخچه خلق ترکمن ایراد کرده، به امرای لشکر رضاخانسی تقهیم نمود که با مردمی متمدن و با شخصیت روبرو هستند. مرحوم پرویز آقا از نخستین گروه

از تحصیل کرده‌های خلقمان میباشد که توانست با رشد و آگاهی سریعی درد اجتماعی را درک کرده، به سازمان سیاسی موجود در آن ایام یعنی حزب توده پیوسته و راه رهایی ترکمنها را در پیوستن به این جریان میدانست و در این راستا فعالیتهای چشمگیری انجام داد. پس از سرکوبی حزب توده در سال ۱۳۲۲، تعدادی از سران و کادرهای حزبی دستگیر و عدای نیز مجبور به مهاجرت به ترکمنستان شوروی میشوند. در بین دستگیر شدگان مرحوم پرویز آقا نیز بودند. پرویز خان با درایت و بینش خاصی سیاست حزب توده را متوجه شده، کناره گیری خویش از حزب توده را اعلام میکند. در بین سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۵، مرحوم پرویز آقا محور عمده فعالیت خویش را بر مبارزه فرهنگی استوار میکند و تشکیل گروه نکر خنجر و اعزام آنها در سراسر ایران، روح پر فتوت و فرهنگ غنی ترکمنها را در سراسر ایران بنمایش میگذارد. همزمان با اوجگیری قیام بهمن، پرویز آقا در صحنه‌های سیاسی پیشقدم بوده و از ضایع مردم زحمتکش دفاع میکند و در راهپیمائیهایی مسردم ترکمن علیه رژیم شاه در صف مقدم تظاهرکنندگان حرکت میکند. پس از پیروزی انقلاب، کنترل شهر بندر بدست رهبران سیاسی و فرزندان انقلابی خلقمان افتاد، در جریان این حرکتها شورای موقت شهر تشکیل گردید و پرویز آقا بعنوان "یاش اولی" در ایمن شورا شرکت میکند. یکی از فعالیتهای اساسی مصادره اموال سرمایه‌دارانی چون طاهایی و تغییر نام شهر از بندرشاه به بندر ترکمن گردید.

آق مثرات کورگه نلی

شونیسیم : واقعیت

را داشته و دارد و احتیاجی به قیم و آقابالا ندارد، ملت من شایستگی تعیین سرنوشت خود را دارد، به کسیکه اعلام میدارد که ما وظیفه داریم در راه اعاده شرف و حیثیت ملی مان، اعتماد بنفسی خلقمان، غنی تر و زیباتر کردن زبان و فرهنگمان بگوئیم و مبارزه کنیم، نمیگویند شونیسیم. بلکه بر عکس این ندای هر انسان آزادی باید باشد که خفت بردیگری برتری طلبان را نمیخواهد بپذیرد. ندای هر فردی باید باشد که بخود و ملت خود شخصیت انسانی قائل است. اگر اینها شونیسیم از نوع ترکمنی، کردی، آذربایجانی و بلوچی است، پس برای شونیسیم نشدن چه شیوای را باید در پیش بگیریم؟ لابد باید بپذیریم و اعلام کنیم که ما ترک خرد، ترکمن وحشی و بی تمدن و . . . هستیم ما انسانهای صغیر و ناقص‌العقل بوده، پیوسته احتیاج به قیم از نوع فارسی و روسی داریم، زبان و فرهنگ خلقمان ارزش حفظ و حراست ندارد و باید بدور ریخت. . . . همانگونه که شونیسیم فارسی و روسی با تمام امکانات و اهرمهای خود پیگیرانه آنرا تبلیغ و ترویج میکند و هویت از مستحدهاها و ست عنمران مزدور صفت نیز آنرا می‌پذیرند و حتی تئوریزه میکنند. اگر کسی اینها را بپذیرد دیگر چه کاری به مسئله ملی خلق ترکمن دارد؟ البته بنده برخلاف برداشتهای نادقیق و توهیم برانگیز مقاله مورد اشاره اولاً هیچگاه معنی نشدم که ملت فارسی شونیسیم میباشد. اما اقتاری از ملت حاکم (فارسی) به شونیسیم آلوده شده و می‌شوند که در قسمتهای بعدی این نوشته شرح خواهیم کرد. از سوی دیگر هرگز ادعا نکردم که ملت ترکمن از نژاد برترست و ابتدا اعتقادی نیز بدان ندارم. اما در عین حال خلق خودم را کمتر از خلقهای دیگر نیز نمیانم. خلق ستم کشیده من هنوز فرسنگی از آنچنان مرحله‌ای که در آن شرایط برای پیدایش و رشد شونیسیم از نوع ترکمنسی فراهم آمده باشد، فاصله دارد. بجای اینکه نگران چنین پدیدهای موهوم و تهدید ملت فارسی از سوی آن باشم، بهتر است به یافتن راهی جهت مبارزه علیه استحاله و نابودی تدریجی فرهنگ و زبان خلق خود و همچنین نجات آنان از تحقیر

و ستم مضاعف از سوی شونیسیم ملی - مذهبی حاکم بر ایران باندیشیم و مطمئناً که بسیاری از فارسهای شرافتمند واقع بین نیز در ایمن مبارزه بحق و عادلانه در کنارمان خواهند بود. همانگونه که در بالا آمد، سارا معتقد است که " . . . در خود گنبد مردم ترکمن و فارس و ییا بطور کلی غیر ترکمن براحتمی در کار یکدیگر زندگی میکنند. . . . تا آنجا که بنده بیاد دارم ما ترکمنها هیچگاه براحتمی و در شرائطی برابر با فارسها زندگی نکرده ایم، بلکه پیوسته مستقیم و غیر مستقیم مجبور به تحمل تحقیرها و توهینها شده و به این تحمل نیز تا حدودی عادت کرده بودیم. همانگونه که انسان به هر چیزی حتی به زندان نیز عادت میکند. فقط آنگاه که از زندان آزاد شد و طعم آزادی را چشید، بدرستی می‌فهمد که چه جهنم مخوفی را تحمل کرده است. همین امروز نیز ترکمنها در سرزمین خودشان بمتابه انسان دوم، مورد تحقیر و توهین دائمی میباشد و خون دل میخورند و دم بر نمی‌آورند. من برای اینکه پروسه تکوین شونیسیم و فرهنگ شونیسیتی ملموس تر گردد، ارزیابی‌های گزاینی از مشاهدات و تجربیات عینی خودم را در منطقه ترکمن صحرا ارائه میدهم که احتمالاً از بسیاری جهات قابل تعمیم به سایر مناطق مشابه از نظر بافت ملی نیز خواهد بود. (این تجربیات از اواخر دهه ۲۰ شمسی تاکنون را در بر میگیرد)

تا اواسط دهه ۳۰ هنوز تودمهای مسردم ترکمن زبان فارسی را نیاموخته بودند. تحصیل در حوزه‌های علمیه ترکمن صحرا بزبان ترکمنی بود. در تمام ادارات و پستهای مهم (بجز عدای معلم و کارمند آموزش و پرورش) تقریباً نه ترکمنی وجود داشت و نه مترجمی. صحبت بزبان ترکمنی قذفن و مورد تمسخر و استهزا بود. البته نه میسان ترکمنها کم نبودند کسانی که از منارس جدید فارغ التحصیل شده بودند، اما آنان را به ادارات به اصطلاح مهم و پستهای حساس راه نمی‌دادند. در آن سالها ترکمنها بطورزی بسیار خشن و وحشیانه تحقیر میشدند. "ترکمن خرد"، "ترکمن وحشی" جزو رایجترین کلمات در اداراتی چون شهرداری

زانداری، دادگستری و غیره بود. هر ترکمن - هنگامیکه با یک اختلاف حتی جزئی با یک فارسی پایش به این ادارات کشیده میشد، فرد فارسی‌میرفت و حرفهایش را میزد و طرف ترکمن معمولاً بسا مشت و لگد استقبال میشد. هتک حرمت بویژه به روستائیان از سوی مقامات اداری و مامورین قناره بند آنان به بهانه های گوناگون فراوان بود زیرا مطمئن بودند که انسان ترکمن هیچ حامی در سلطت ندارد و هرگونه ستمی که در حق آنان روا گردد، تقویتی در پی نخواهد داشت و گوی شوائی نیست که فریادشان را بشنود. این رابطه و جو غیر انسانی حاکم بر منطقه در تداوم خود فارسها را بعنوان صاحبان مملکت در ارتکاب به جرم و زورگویی، جسورتر و جری‌تر میکرد و برعکس در مقابل ترکمنهای بی‌محابب و بی‌پشتیبان دوازه میگذاشت. راه اول، اقدام به قتل و متواری شدن در کوه و کمر یا گذر از بقیه عمر در زندان راه دوم دندان روی جگر گذاشتن، تسلیم به قضا و قدر و جو غیر انسانی حاکم شدن و بالاخره عادت تدریجی به تحمل توهین و تحقیر بدینگونه بتدریج و بطورزی محسوس ترکمن آزاده، سرزنده و پیگارجو، به ترکمنی محافظه‌کار، منفعل و تسلیم پذیر استحاله می‌یافت. در این دوره بسیاری از ترکمنها بویژه سالمندان با حسرت و آرزوی باز آمدن دوران "تورگمن چیلک" یعنی دوران قبل از رضاشاه که عمدتاً خود حاکم بر سرزمین زیبا و پربرکتش بود، زندگی میکردند. از اواسط دهه سی به بعد بتدریج با رشد جامعه و تغییر شرایط اجتماعی، توهین و تحقیر خشن نیز جای خود را به نوع ملایمتر و مزورانه‌تری داد که این روند هنوز هم ادامه دارد.

ادامه دارد

درباره دمکراسی

بیادار

نشریه "راه آزادی" و توجه

به مسئله ملی

تاکنون در نشریه "تازویول" مقالات قابل توجهی چاپ رسیده و مبحث های گوناگونی به بحث گذاشته شده و خیلی از دست اندرکاران بحث آزاد و جویندگان راه حقیقت و آینده به اندیشه نشستند و نظرات و ایده های خود را به بحث و نقد عمومی کشاندند، ادامه این روند طبعاً هم مسئولیت نشریه را بیشتر خواهد افزود و هم جمع بندی شکستها و موفقیتها و راهیابی آینده را برای مبارزین آسانتر خواهد نمود و دشواریهای راه طولانی یا نیروی منسجم و آگاه آسان خواهد گشت. به بحث گذاشتن موارد گوناگون و ضرور در این نشریه، که همه نشانه اوامر زندگای است که در تک تک ماها بوجود آمده، که من لازم میبینم

در این رابطه از نشریه تشکر کم و در مقاله ای به دمکراسی و رابطه آن با تازه یول اشاراتی داشته باشم.

.....

در رابطه با دمکراسی دوستان مطالب زیادی نوشتند و گفتند، من احساس میکنم در رابطه با این مسئله باز گفتنی زیاد است. گروههای گوناگون اجتماعی، درکهای گوناگونی از دمکراسی دارند، آنها که اعتقاد به دیکتاتوری پرولتاریا دارند، تعداد نفوس و منافع طبقه کارگر را معیار قرار داده، اعلام میدارند دیکتاتوری پرولتاریا همان دمکراسی پرولتاریاست، یعنی دمکراسی برای طبقه کارگر و دیکتاتوری بر علیه اقلیت. نتیجه

بقیه در صفحه ۱۰

نشریه "راه آزادی" در شماره بهمن ماه خود صفحهای جهت بحث جدی و بدور از جنجال پیرامون مسئله ملی گشوده است. این اقدام نشریه "راه آزادی" بعد از مدتها بی توجهی این نشریه به مسئله ملی و خلقهای تحت ستم، درخور توجه است و ما به سهم خود از آن استقبال میکنیم و امیدواریم که این نشریه در سازمان دادن بحث های سودمند حول مسائل مربوط به مسئله ملی موفق باشد.

شایان ذکر است که بدنایال تحولات بینشی در بخش اعظم چپ ایران و در مرکز قرار گرفتن امر دمکراسی در دیدگاه آنها، متأسفانه کمترین توجه نسبت به مسئله ملی از سوی ایشان صورت گرفته است و تنها اشاراتی درباره مسئله ملی، خودمختاری و حق تعیین سرنوشت و آتم بصورت شعاری و بندهای برنامه ای از طرف نیروهای تحول طلب صورت گرفته است. این پدیده یکی از نواقص جدی نیروهای متحول در اینمعدت بوده است.

اقدام نشریه "راه آزادی" را اقدامی در جهت جبران این نقیصه باید بحساب آورد و امیدوار بود که دیگر نیروهای تحول طلب و چپ نو و دمکراتیک نیز به پیروی از "راه آزادی" بسهم خود در طرح بحث و روشن ساختن نظرگاههای خود پیرامون مسئله ملی اهتمام ورزند.

یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که همگان میدانند سازمان "اکثریت" و "حزب توده" به لحاظ ترکیب ملی و آگاهی از وضعیت خلقهای ایران نسبت به کلیه سازمانها و احزاب دیگر موقعیت ممتازی را در میان خلقها داشتند. ولی بعلمت بینش نیهلیستی و سیاستهای دنباله روانه نه تنها نتوانستند در طرح مسائل و ارائه راه حلهای دمکراتیک حل مسئله ملی و ارتقا بحث های مربوط بدان موثر باشند، بلکه درست بهمان دلیل باعث وارد شدن لطعات جدی به جنبشهای مناطق ملی و موجب پراکندگی در صفوف مبارزین این جنبشها را فراهم آوردند. خود این موضوع یکی از مسائلی است که برای درک وضعیت کنونی و ارائه راه آتی بایستی در دستور بحث قرار گیرد.

رسد مژده که آمد بهار و سبزه دمید
صغیر مرغ بر آمد بط شراب کجاست
مکن ز غصه شکایت که در طریق طلب
ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
مر این مرقع رنگین چو گل بخوادم سوخت
عجایب ره عشق ای رفیق بسیارست
چنان کرشمه ساقی دلم ز دست ببرد
ز میوه های بهشتی بذوق دریابد
بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم
خدایرا مددی ای دلیل راه حرم
گلی نجید ز بستان آرزو حافظ
مگر نسیم مروت درین هوا نوزید



همسری بین مردان ترکمن را مختص خلق ما ندانسته و میگوید "تمامی ملل مسلمان از ایسن پدیده پیروی میکنند".
من فقط میخواهم روی این نکته تاکید کم که این پدیده ها، حال بهر دلیلی که موجودات پیدایش آنها شده، با مختصات وضعیت کنونی جهان و قرنی که بشر در آن بسر میرود نه فقط سازگاری و همخوانی ندارد، بلکه مانع بالندگی فرهنگ نوین و پیشرفت هستند.
در پایان باید بگویم که "قصه زن ترکمن" نه نوشتن تحلیلی و نه راه حلی برای درمان درد هاست. "قصه زن ترکمن" طرح بیان واقعیت موجود به قصد شناخت بیشتر و توجه دادن افکار برای اندیشیدن پیرامون آن و تغییر و دگرگونی بود. شناخت و بیان ضعفها و نارسائیهای جامعه خود گامی در راهیابی برای غلبه بر آن است. از بیان حقیقت هرچند که نازیبا باشد، نترسیم و به قول امیل زولا "حقیقت را باید هر چند هم که زشت باشد ستایش کرد و از دروغ هر قدر هم که زیبا باشد باید فاصله گرفت".

وقتی يك دختر ترکمن با يك غير ترکمن ازدواج میکند، مسئله برعکس میشود و از جامعه مورزومین مادری خود طرد میگردد؟
دوست من! من نیز مانند شما روی حفظ آداب و رسوم و سنن خود تاکید دارم ولی نه همه آداب و سنن، آن آداب و سننی که امروز کهنه و مانع پیشرفت هستند، باید از بین بروند، ولی این امر و تغییر پدیده هایی همچون ازدواج در بین مردم ترکمن بایستی از طریق دمکراتیک صورت گیرد. نوشته "قصه زن ترکمن" بیان واقعیت موجود بود و راه حل سرخی برای تغییر در آن ارائه نشده. اعتقاد من بر اینستکه اینگونه پدیده ها با خشونت و زور از بین نمیروند. سنتها و آداب برای دگرگونی نیازمند زمان و پیدایش خصلت تغییر یابندگی در میان روشنفکران و مردم خود آن ملت است.
دوستان در بند ۱۰ نقد خود مسئله روگرفتن زنان ترکمن از دیگران را امری فلسفی دانسته و معتقد است که تم مقنن زن از آن شوهرش است. " و در بند ۱۱ نوشته خود، پدیده چند

کدامیک؟ حقیقت
پدیده را مختص مردم ترکمن ندانستند. باید بگویم که نوشته "قصه زن ترکمن" فقط بیان مسائل مربوط به این خلق بود. روشن است که این پدیده در میان دیگر خلقها و هم میهنانمان مکن است وجود داشته باشد، ولی فراگیر بودن پدیدگی نشانگر برحق بودن آن پدیده نیست.
و اما در بند ۶ "آق مشرات" عدم ازدواج دختر ترکمن با فرد غیر ترکمن را پدیدگی درست و بحق میدانند و استدلال وی نیز بر این پایه استوار است که "امروزه موجودیت خلقان بستگی به این دارد که آداب و سنن و نژاد و دین خود را حفظ نمایند."
اگر ما این استدلال را بپذیریم، باید ایسن مسئله را نیز قبول کنیم که مرد ترکمن نیز برای حفظ آداب و سنن و نژاد و دین خود باید بکوشد و سهمی مساوی برعهده گیرد. ولی چرا وی از حق اختیار يك بیگانه برخوردار است و میتواند با دختری غیر ترکمن ازدواج کند؟ چرا وقتی يك مرد ترکمن با يك زن غیر ترکمن ازدواج میکند، هدفش حفظ آداب و سنن و نژاد خود است، ولی

در باره دمکراسی.....

آن شد که بر همه معلوم است که به کجا ختم شد. در محدوده این نوع دمکراسی چیزی جز ویرانی بجای نمی‌ماند. احزاب و افراد معتقد به این اندیشه دمکراسی را حاکمیت بلامانع خود بر دیگران میدانند.

اما دسته دوم احزاب بورژوازی هستند. این احزاب نیز دمکراسی را در تأمین منافع و حاکمیت خود خلاصه میکنند. آنها نیز آنقدر به آزادی و دمکراسی اعتقاد دارند که منافع آنها را تأمین کند. امروزه در برخی موارد ما با دوستانی برخوردیم که دمکراسی بورژوازی را با دیکتاتوری پرولتاریاسی احزاب کمونیست مقایسه میکنند و نتیجه میگیرند که بورژواها دمکرات هستند و جوامعی را که احزاب بورژوازی در آن حاکم هستند، جوامع دمکراتیکی می‌بینند. در این رابطه باید توجه داشت که این احزاب در کدام شرایط اجتماعی - اقتصادی و سیاسی و در چه جوامعی رشد و نمو دارند.

در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری قرار دارند، احزاب بورژوازی این کشورها احزاب و جریاناتی خشن و دیکتاتور هستند که عملکردشان کمتر از عملکرد دیکتاتوری پرولتاریا نیست و با چماق و گلوله حاکمیت را بدست میگیرند و با اسلحه از حاکمیت خود دفاع میکنند و بندرت احزابی غیر از خود را قبول میکنند، احزابی که از خواستها و منافع آنها دفاع کند و خود را در اختیار آنان قرار دهد. درک این احزاب از دمکراسی به همینجا ختم میشود. نمونه این احزاب بورژوازی را در تمامی کشورهای آسیایی و آمریکای لاتین بوفور میشود پیدا کرد.

اما نوع دیگر این احزاب که احزاب بورژوازی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری است که بشکل بسیار ظریف عمل میکنند. این احزاب دریافته اند که جایکه دمکراسی به میزانی نباشد، در آن جوامع نمیشود انسانهای پیشرفته که بتوانند در پشت دستگاههای پیشرفته بنشینند، تربیت کرد. منافع بورژوازی در این کشورها هم هرچه پیشرفته تر کردن تکنولوژی است. باید توجه داشت که این احزاب، دمکراسی را برای رشد و هر چه بیشتر انباشتن سرمایه میبینند و از هزار روزه مواظب هستند، این دمکراسی کنترل شده به منافع آنها صدمه نزند و یا برابر طلبی و مشارکت جویی در مردم افزایش پیدا نکند. این کشورها و یا احزاب این کشورها تا درگیر بحرانی میشوند، زودبیرانه های خشنتری را فریبکارانه‌تری را برای حفظ منافع خود تدارک می‌بینند و تا آنجا که میتوانند از آزادی اتحادیه‌های گوناگون و اعتصابات کارخانه‌ها که دستاورد سالها مبارزه مردم است، جلوگیری میکنند.

این احزاب نیز به آن میزان دمکرات هستند که منافعشان تأمین شود. دمکراسی و میزان دمکرات بودن آنها هم با حفظ و یا بخطر افتادن منافع آنها بالا و پایین می‌رود و حاضر هستند که دست به اقدامی در دفاع از منافع خود صورت دهند. همانا جنگ عراق و آمریکا و متحدانش نمونه بارز آن است که یک طرف جنگ حزب بعث، عراق و شخصی صدام حسین و طرف دیگر آن نیز جورج بوش و همستانش بود که دفاع از منافع بزرگترین انحصارات سرمایه‌داری بین‌المللی بویژه انحصارات نظامی آمریکا را بدوش داشتند. آنها در این جنگ نگاه هزار نفر را به خاک و خون کشاندند و جنایتکارانه ترین جنگ را بر مردم خلیج فارس بنام مردم خلیج فارس تحمیل نمودند و لکه ننگی در آخرین لحظات قرن بیستم از خود بجای گذاشتند که هیچ قربانی با انسان دوستی و دمکراسی ندارد.

با اشاره کوتاه و کنزایی که در بالا به میزان دمکرات بودن دولتها و احزاب گوناگون کردیم، برداختن به خودمان شاید راحتتر باشد. امروز بسیاری از صاحب نظران ترکمن مخصوصا آنهايي که در چارچوب احزاب کمونیست بودند، به این نتیجه رسیدند که دمکراسی آن نیست که همه چیز را در چارچوب تنگ منافع گروهی خود خلاصه

کنیم و برای حفظ منافع خود دست به هر اقدامی متوسل شویم، برعکس دمکراسی و میزان دمکرات بودن هر حزب و هر کس به این واقعیت بسته است که به چه میزان رای و منافع عموم را در نظر دارد و یا غیر از خود چگونه برخورد میکند و مخصوصا با کسانی که تضاد منافع دارد. در رابطه با همین مسائل است که میشود روی افراد و احزاب و دولتها نظر داد به چه میزان دمکرات هستند و یا به چه میزان غیر دمکرات و حتی دیکتاتور. همه ما امروز در روند همین آزمایشات قرار داریم. باید میزان دمکرات بودن خودمان را با روحیه برخوردی که با دگراندیشان داریم بسنجیم، بخود مراجعه کنیم و روحیه خود را ارزشیابی کنیم. که ما نسبت به مخالفین خود چه شیوههایی را در پیش میگیریم. آیا بدون عصبیت و رعایت احترام در جهت تهیه پاسخ مستدل و یا پذیرش خطاها و اشتباهات خود قدم بر میداریم و یا اینکه هنوز هم مثل گذشته می‌بینیم که طرف در جریان دیگری جوشیده، باید کوبیده شود. و نظرات، دیدگاهها و یا برنامه‌های آنها بایسکوت شود، بدون اینکه در نظر بگیریم ایشان هم بعنوان یک گروه یا فرد حق اظهار نظر دارند. دمکرات بودن چیز آسانی نیست و یا چیزی نیست که به آسانی و یک شبه بشود به آن دست یافت مخصوصا برای ماها که عادات بدی را از گذشته به همراه داریم و در تشکیلهایی رشد و قسوام یافتیم که به خشن ترین شکل استقلال افراد در آن به تاراج رفته و دمکراسی در آنان چیزی کاملا تعریفی نبوده است. بدور ریختن آن عادات وقت زیادی را از ما خواهد گرفت. مخصوصا حوصله و گذشت زیادی را از ما طلب میکند. در همین راستا است که امروز مبارزین ترکمن برای ترمیم و مزه کردن دمکراسی و علنیت که میتواند به همت تمامی مبارزین ترکمن بواقعیت بیونسد و به فرهنگ نوینی در مناسبات آنها تبدیل گردد نیاز مرم و جدی دارند. من فکر میکنم تا زود شاید اولین نشریاتی برای مبارزین ترکمن باشد که خود را کاملا در اختیار عموم قرار داده و هر کس با هر دیدگاهی میتواند در آن قلم بزند و از اندیشه خود دفاع بکند. این راه، آشنایی است برای بارور کردن فرهنگ نوین، در مقابله با آن تفکری که همه چیز را و همه امور را در چارچوب منافع گروهی یا شخصی خود میدینند. تازه یول نه اعتقاد به دیکتاتوری دارد و نه بنظر میرسد که از منافع تنگ گروهی دفاع میکند. با این اندیشه است که روی دمکراسی تأکید دارد، به دمکراسی که دوست و دشمن از آن بیگ می‌سازان بهره مند باشند، به دمکراسی که همه به حقوق یکی و یکی به حقوق همه احترام بگذارد. باشد که موفقیت همه ما در ... و علنیت باشد.

قربان چوپان.....

خستگی از پای در آورد. دستانش با پستانهای دختر تماس گرفت پیراهن دراز دختر را بالا کشید. دختر جیغ میکشید و کله می‌طلبید و فریاد بیپوده اش بر فراز تپه‌ها پراکنده میشد. دختر از خستگی بی اختیار افتاده بود و مرد با تسلط کامل خود را بر رویش انداخته بود و اولین غنچه را که در بهار می‌شکفت، بو میکرد و با دستانش قدرتش را اولین گل را از صحرا می‌چید.

گرمای بدنش و آه و ناله‌های خفیف آیلار و خستگی و لذت شیرین از کام دختر صحرا او را از خود بیخود کرده بود. لحظهای بعد از جای خود برخاست و با شتاب شلوارش را پوشید. دختر بیپوشی نقش زمین بود. اطراف خود را نگرید و روی به آلاچیق نهاد. در نیمه راه برگشت و بسوی دختر شتافت. او هنوز بیپوش افتاده بود. او را بر روی دستهایش گرفت. کوسفندها را بطرف آلاچیق می‌کرد. هنگامیکه به آلاچیق رسیدند، دختر بیپوش آمد. اطراف خود را نگرید. تاب و توان بدنش رفته بود. قفسه سینش درد میگرفت. بیپوشگی بیاد آورد که چه گذشته بود و فریاد کشیده، بسوی آلاچیق شتافت. مرد کنار تانکر آب خود را می‌شست و بیکاره فریاد جانخراش آیلار را شنید و بسوی

آلاچیق شتافت و نمد سیاه را که در آلاچیق فرش بود، از خون سرخ دختر خبیثی یافت. دختر با دهان و چشمان باز به خنجر مینگریست. مرد را گویی بیکاره برق گرفت. خود را باخت. لباسش را کند. هفت تیر خود را در جیب کش گذاشت و آنرا بخت کرد. چمدان کوچک پر از سکه را به دست گرفت و بسوی شهر براه افتاد. از نگاه به پشت سرش ترس داشت. گویی دختری را خنجرش را را تعقیب میکرد. در نظرش تپه‌ها تمامی نداشت. از این تپه به آن تپه، شاید هم بیراهه میرفت، اما میرفت و هر چه خستکتر میشد، تندتر میرفت. لبهایش از تشنگی خشک شده بود. خورشید در غروبش رنگ می‌باخت. بر بالای تپه بلندی کسه رسید. از دور سیاهی دید. انگشتان دستش هفت تیر را لمس کرد و به نزدیک شدن اسب سوار می‌نگریست.

قربان از دور مهانش را شناخته بود و اسب را بسویش راند. مرد آرامش خود را باز یافته بود. قربان تعجب کرد، ولی چیزی نگفت و مرد با لبخند گفت: خوب چه خبر؟

... میکند ارباب را گرفت، حالا چی خواهد شد؟ رنگ از روی مرد پرید و منتظر ادامه حسرف چوپان نشد و گفت: اسبت را بمن بده تا شهر بروم.

قربان چیزی نگفت. مرد کمی انتظار کشید و هنگ میگه شک قربان را دید، اسلحه خود را از جیبش در آورد و قربان را از اسب پائین کشید. قربان مقاومت نکرد و او سوار بر اسب شد و تاخت، اما لحظهای دیگر باز گشت و با هفت تیرش قربان را نشانه رفت. آه قربان در صدای شلیک کم شد و اندام تنومندش نقش زمین شد. مرد اسب را چهار نعل تازاند. هوا رو بتاریکی میرفت. تا چشم کنار میکرد، دشت بود و تپه، اسب از خستگی دمزش کف کرده بود و دیگر نای نداشت و بیورتمیرفت. هوا دیگر تاریک شده بود و تنها روشنائی، بسوی ستارها بودند و مرد هنوز امید دیدن توری را نداشت. اما بیپوده دور خود می‌چرخید. دیگر اسب را به اختیار خود گذاشته بود و خسته و کوفته بر روی آن نشسته بود. میان خواب و بیداری، چشمش به سیاهی در دل شب افتاد. آلاچیق سیاه و پارس سگان گله که غرشش در گوشش صدا میکرد، ترس در دلش انداخت و بیدرنگ هفت تیرش را در دستش فشرد. و از اسب پائین جهید.

در آلاچیق را گشود، تاریک و سیاه بود. قفسه خود را روشن کرد. هر دو فانوس را گیرواند. نگاه دختر هنوز بر خنجر بود که شکمش را دریدم بود. خستگی و خواب بر ترس مرد چیره شده بود. نگاهش را به اطراف انداخت و به خواب فرو رفت. در خواب صدهایی وحشتناک او را می‌آزردند: ... بگریزش، او قاتل جوانان ماست، او را بایسد کشت، باید دارش زد، بدهیدش دست مردم.

خونی سرخ و لرز از دهنش فوران زد و آهش در گلو خفه شد. دو چشم آتشین چوپان او را داشت میسوزاند. دیگر فریادها قطع شده بود. چوپان بر روی دخترش غلت زد و او را به آغوش کشید و بیپوشی در کنارش غلطید. صبح هنوز خورشید ندمیده بود و کوسفندها به چرا نرفته بودند، سگها پرسه میزدند و ببیلبل پارس میکردند. لحظه ای سپری شد. صدای ماشینی سگها را متوجه خود ساخت و با پارس وحشتناک خود وفادارشان را به صاحبان غرق در خون نشان میداند. اما از صاحبانشان خبری نبود. پیرمردی از ماشین بسوی آلاچیق گام برداشت. سگ آرام شده بود. پیرمرد میدانست چه بگوید. شب پیش در شورای ده تصمیم گرفته بودند که کوسفندهای ارباب را جفا ساخته و مصادره کنند.

کسی به سلام پیرمرد پاسخ نداد. در آلاچیق نیمه باز بود و از شکاف در روشنائی بخرونی میتابید فانوسها بسوسو میزدند. نگاه پیرمرد به خون افتاد و به مرد غریبه و قربان چوپان که در کنار دخترش افتاده بود. مردان دیگری هم از ماشین بسوی آلاچیق لویدند. آیلار و مرد غریبه مرده بودند، اما چوپان هنوز نفس میکشید و با وجود جاری شدن خون زیاد هنوز رمقی در تنش مانده بود.

قربان چوپان

(داستان)

ظاهر

را میخوان، زمینها و کوسفندها را گذاشته و فرار کردند. مملکت بی‌صاحب شده، تو خودت چوپانی، مگه گوسفند بدون چوپان میتواند باشد.
چوپان حرفی نزد مهمان بیگانه دست برد به جیبش و سکنای در آورد و گفت: میدانی این چیه؟ این سکه پهلویه هر کدامش سه تا چهار هزار تومن میارزه، من اینرا میدم به تو، من زیاد دارم، بیا بگیر.
چوپان امتناع کرد و مرد آنرا بسوی آیلار انداخت. آیلار ظروف غذا را می‌شست و دست از کار کشید. مرد مهمان با ملایمت ادامه داد: آیلار آن راندیو را بمن بده.

صدای دستپاچه گوینده از آن بلند بود و بر خشم مرد می‌افزود. صبح بار دیگر چوپان کوسفندها را به صحرا برد. مرد بیگانه صبح زود از خواب برخاسته بود. برهمن با آیلار افتاد. او چون مانده غزالی بر کمرگاه تپهای ایستاده بود و برهمن را می‌چراند. مرد کمی به او نزدیک شد و گفت: من بتو سکه میدهم تا برای خودت گردنبند درست کنی، تو میتوانی با آنها سکه بگیری.
یک گله کوسفند بخری.

سپس چنگ برد به جیبش و سکهها را جلوی آیلار ریخت. دختر گویی چون کبوتری از دست بازی ریمیده باشد، بسوی آلاجیق گام برداشت. لبخند از لبان مرد رخت بر بست و براهش ادامه داد. میان تپها می‌گشت. دوباره به آلاجیق برگشت با خود می‌گفت: دخترک از من رنجید.
آیلار از نگاه بیشرم او خجلت زده روی بطرف دیگر کرد. مرد با لبخندی ملایم پرسید: چند سالته؟

— هفده ساله
مرد گفت: بزرگ شدی، وقت شوهر کردنته
مرد دیگر پرده خجلت را کنار نهاده بود.

— تو دختر خوبی هستی، حیف است که تو در این صحرا بیوسی، من ثروت زیادی دارم. ماشین، خانه، اسب، زمین و کوسفند، نصف کوسفندای صحرا مال منه. تو با من میایی شهر و زن من میشی و هم خودت و هم پدرت تا آخر عمر خوشبخت می‌شینی.

مرد مهمان هنوز نتوانسته بود سخنش را تمام کند که آیلار به بیرون دوید و بالای تپه ای رفته و چشم به راه پدر نشست.

هنگامیکه پدر برگشت آیلار لب از لب نگشود. مرد غریبه دریافت که آیلار چیزی نگفته. پدر شب در آلاجیق بفکر فرو رفته بود و گویی پی برد که چیزی رخ داده است. فردای روز بعد هنوز خورشید طلوع نکرده، آیلار کوسفندان را به چرا برد. قربان چوپان روی به غریبه گفت که باید به ده رود. مرد مهمان چیزی نگفت و او اسب را بسوی ده راند. در ده گویی جنب و جوش بود. همه جا صحبت از زمین بود. و اینکه انقلابی شده و زمینها بدون صاحبند و صاحبان کوسفندان در رفتند. یکی میگفت کسه خلیهاشون را گرفتند و اعدام کردند. حتی میگفتند که ارباب را هم زندانی کردند و زمینهایش را مصادره نمودند. قربان یا حرس و ولع صحبت ها را گوش میداد و فکرش قد نمیداد، چرا ارباب را گرفتند و چرا زمینهایش را مصادره کردند. سری بخانه پدر و مادر پیرش زد. پدر میگفت: کوسفندهایت را از کوسفندای ارباب جدا کن. چون کوسفندای ارباب را شورا میگیره. قربان گفت: مگر همچو کاری میشه، من اینکار را نمیکنم، این خیانته، من نون و نمکش را خوردم و حالا هم دست به اینکار بزنم؟
مادر گفت: پسرم کوسفندها را مردم میگیرن، همه جا هم گرفتن.
قربان دیگر چیزی نگفت و در تصویرش هم نمیگفید که چنین کاری بکند. کوسفندها با صدای ترانه آشنای آیلار می‌چریدند. صدای پایی آیلار را متوجه خود ساخت. زمزمه‌اش را قطع کرد و چشمان وحش‌اش را بصورت مردودخت — ترسیدی، اینجا کسی نیست که بترسی، اینجا غیر از کوسفندها هیچ جاندار نیست. پدرت صبح رفت ده و شب بر میگردد، و تنها من ماندم. فکرهايت را کردی، من تو را به زنی میگیرم.

آیلار چند گام به عقب برداشت. ترس و وحشت وجودش را فرا گرفته بود. کوسفندها به آرامی می‌چریدند. مرد آنجا نشست و با نگاه او را تعقیب میکرد. آیلار کوسفندها را رها کرده و روی به آلاجیق دوید. مرد هم از جای برخاسته و به دنبالش دوید و در میان دو تپه به او رسید. از خستگی به تندی نفس میکشید. بازوان کوچک آیلار را چنگ انداخت. با چوب دستی شانهایش کوفته شد. دختر وحشی شده بود و با چنگ و دندان از خود دفاع میکرد. مرد چوب دستی او را گرفت و به کاری انداخت و آرام شد و بار دیگر زبان به سخن گشود.

— ببین، من باهات کاری ندارم. فقط میخوامم ترا زن خود بکنم. هر چی بخواهی من دارم، ثروت، کوسفند، خانه و تو خوشبخت میشی.
خشم و نفرت از چشمان آیلار میبارید. مرد ادامه داد: تو دختر خوبی هستی و من از تو خوشم آمده، دست خود را دوباره بسوی بازوان آیلار دراز کرد و چنگ انداخته و محکم در خود فشرد. آیلار زیر فشار دستان قدرتمند بیگانه از خستگی جان میباخت. مرد هنوز امید رام کردنش را داشت، اما آیلار وحشی و هارتر شده بود. با دندانهایش گاز می‌گرفت و با ناخنهایش چنگ می‌انداخت و مرد بی‌پرونده در تلاش بود و دیگر سعی نداشت که او را

بقیه در صفحه ۱۰

قربان چوپان در زندگی فقط تنها دخترش آیلار را داشت. و چنان علاقتی به او پیدا کرده بود که بدون او نمیتوانست زندگی را تحمل کند. با مرگ زنت تنها امید زندگی بیگانه دخترش بود. پس از سه سالگی چوپان، آیلار را به صحرا آورد. آیلار بسیار زود به صحرا و کوسفندها و برهمن عادت کرد و یواش یواش قد میکشید و به پدرش کمک میکرد. او پرکار و نترس بود دیگر بتهنایی کوسفندان را به چرا میبرد. پدر هر بار که بشهر میرفت برایش پیراهن، النگو و گردنبند می‌آورد.

موهای سیاه و درازش را میبافت، چهره سیاه و گردش به مادر رفته بود. هر وقت پدر از صحرا خسته بر میگشت، میدانست که جای و غذا فراهم است. روزی ارباب همراه با مردی به آنجا آمد. چوپان فارسی خوب میدانست اما می‌فهمید. ارباب او را با چوپان آشنا کرد.

— قربان، خوب حواست را جمع کن. حکومت سرتگون شده و همه جاشورسه. شهرها شلخته. این مرد یکی از بزرگان کشوره. ما به او کمک میکنیم تا اینجا بمانه و آب از آسیاب بیفته. و بعدش خدا بزرگه. لباس چوپانی بده و در آلاجیق خود او را حفظ کن. این سر را هم نباید به کسی بگویی، در غیراینصورت هم جان خودت و هم جان ما در خطره.

زبان با چشمانی حیرت زده به مرد تازه وارد نگرست. مرد قیافه جدی و خشک و مصبانی داشت و گویی با گذاشته خود حرف میزد و به امرونی عادت کرده بود.

— برو لباس تهیه کن.

ارباب برگشت. چوپان کمی روی ترش کرد. از نگاههای مرد خشمگین بود. او امر و نهی او جوش میخورد. مرد به درون آلاجیق آمد و در کوشطای ست و سیگاری را روشن کرد و شروع کرد به استنطاق:

— اسمت چیه؟

— قربان چوپان

— تنهایی؟

— نه

— بقیه کجایند؟

— دخترم همراه کوسفندا رفته صحرا

— زنت کجاست؟

— مرده

مرد کمی آرام گرفت و دیگر چیزی نپرسید. لحظهای بعد مرد با لحن دیگری شروع به صحبت کرد.

— خیلی وقته چوپانی میکنی؟

— همه عمر

مرد لبخندی بر لب راند و گفت: کوسفندا اربابه

— بله

— خوب واسه خودت نمیخواهی؟

— من خودم کوسفند دارم، قاطی کوسفندای اربابه.

مرد دیگر حرفی نزد، فقط پرسید: راندیو داری؟

— بله

نوب بده ببینم

سرودی از راندیو بگوش میرسید.

مرد بیگانه با شنیدن صدای کوسفندان که به آلاجیق نزدیک میشدند بیدرنگ راندیو را خاموش کرده و از در آلاجیق بیرون دوید. دستش را زیر کت خود برد. چوپان گفت: دخترم آیلاره، کوسفندا را آورده.

دختر گویی ورود غریبه را احساس کرده بود و به آلاجیق نزدیک میشد.

آن بیگانه بر امواج سینهای آیلار که با نسیم ملایم موج میخورد، افتاد.

آیلار به درون آلاجیق شتافت. چوپان از دخترش خواست که به مهمان تازه وارد لباس چوپانی بدهد.

مرد بیدرنگ لباس را بر تن کرد. آیلار از پدر چیزی نپرسید و دست بکار شد. جای را آماده کرد و تدارک غذا را دید. مهمان آرامتر بنظر میرسید و خشم و غضب جایش را به آرامش و سکوت دانه بود. و لحظهای بعد به خواب رفت. صدای ترانه آیلار در صحرا می‌پیچید. هنگامیکه شام آماده گشت، مهمان از خواب بیدار شد و سراسیمه به بیرون گام نهاد. دختر با آفتابه مفرغی بر دست پدر آمد. مریخت و نگاهش به مهمان افتاد. نگاه تیز مرد بیگانه درونش را می‌گفت. از نگاهش بشهرمی میبارید.

فردای آن روز ارباب بار دیگر همراه با تانکر آب و مواد غذایی فراوان و روزنامهها از راه رسید. مهمان لاابالی دراز کشیده بود و لب از لب نمیگشود.

ارباب گفت: هنوز خبری نشده، بهترین جا برای همه همینجا، گلبه ماسست تا بعد يك راهی پیدا بشه. چندین روز بدین منوال سپری شد. شبی

مهمان در زیر چراغ فانوس روزنامه‌ای را میخواند. شیشه عینکش می‌رخشید، یکباره خشمش را بروز داد. بشرفها بهترین افراد این مملکت را اعدام میکنند

سپس نگاهش را به چوپان دوخت: میدونی چیه؟

چوپان با تعجب گفت: نه

و او ادامه داد: همین کور و کچله فردا روی زانویشان خم میشند و شاه

شادی بیا

حیاط کپه کپه می گذاشتند و آتش می زدند و از روی آن‌ها می پریدند. این جست و خیز دوسه‌بار از سر تا ته تکرار می‌شد و این ذکر و اهام در ضمن می‌گفتند:

غم برو، شادی بیا!
محنت برو، روزی بیا!

در دفعه بعد این ذکر را که آتش مخاطب آن بود باید بگویند:
زردی من از تو، سرخی تو از من
سرخی تو از من، زردی من از تو!

میر نوروزی - mire

در شهرستان بجنورد تا چند ده سال پیش، در ایام نوروز مراسمی اجرا می‌شده است که در اصطلاح محلی بدان خان‌خان می‌گویند؛ در این مراسم، مسخره‌ئی را عنوان خان داده برای او بازگامی در میدان مرکزی شهر می‌انداختند کسی را وزیر اومی کردند و به مدت سیزده روز تمام حکومت برشور یکسره در اختیار او نهاده می‌شد. گفتند که حتی خان‌های بر قدرت و براناده‌ئی همچون سردار مقتدر بجنوردی نیز به رضای خاطر در این سیزده روز به فرمان خان نوروزی می‌گذاشته‌اند. بجنوردیان مراسم خان‌خان را با غرور تمام و نوعی نقد اجتماعی بسیار پیش رفته می‌شمردند؛ زیرا خان چند روزه، علی‌الرسم حق داشته است در مسائل اجتماعی فتاوت کند، احکام او (جز در موارد پیچیده‌ئی نظیر قتل‌نفس) به اجرا گذاشته می‌شد و این خود فرصتی به دست او می‌داده است تا در مدت کوتاه فرمان فرمائی شویش، شیوه حکومت و عدالت خان‌های محلی را با درجه زیادی از بزرگدانی، زیر ذره بین طنز به باد بپاشند و استهزا بگیرند. شک نیست که تحمل یک چنین انتقادی، حتی در لافه مراسمی سنتی، از قدرت‌های خودکامه ملوک‌الطوایفی او آخر عمر قاجاریه سخت مستقیم می‌نماید و قابل قبول‌ترین مورد تنبیه این است که هرگز مردم هوشمند و بیدار دل را مجال آن نمی‌داده‌اند که تحت‌خاندن روزه تکیه‌زند و مصون از هر ترضی، از این بایکام، کاریکا نورتنی از واقعیت در برابر چشم مردم تصویر کنند و از خواب پی‌خیزی‌شان برانگیزد. حق این است که مراسم، تنها در محفل سرگرمی دیوانه‌بازی و مسخرگی به انجام میرسد. دلتک‌بازی خان‌خان به عنوان نقدی اجتماعی، تصویری چندگان دموکراتیک است که از یک سو با خود کامکی مطلق عصر قاجار و از سوی دیگر با فندان کامل آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی مردم روزگار کوچک‌ترین امکان بروز ظهور نمی‌توانسته است یافت. با این همه، در مراسم خان‌خان طعنه‌ئی سخت شیرین نهفته است: آنجا که، در آخر کار، در پایان مراسم، در گردش روز سیزده فرود آید، مردم بجنورد برخان چند روزه می‌شوند، بر سر او می‌یزد و کشان‌کشان، او را به گردشگاه بش قارداش (پنج برادران) می‌برند و با سره‌گون کردن‌ئی به آ بگیر بزرگی که در آنجا است، در واقع برای بازگشت به میان مردم نظیرش می‌کنند!

به سال ۱۳۴۹، بی‌مردی در بجنورد زندگی می‌کرد که گفتند واپسین خان نوروزی بوده است. بنقل از کتاب "کوچه شاملو"

غم برو

مقدمات و مراسم نوروز

عبدالله مستوفی در زندگینامه خود در مقدمات عید می‌نویسد: «در هفته آخر سال دسته‌هایی در شهر راه می‌افتاد. یکی از آن‌ها آتش افروز بود:

چهار پنج نفر دست و صورت و گردن خود را سیاه کرده مقدار خمیر به سر گرفته روی آن پنبه و کهنه آغشته به نفت گذاشته آتش به آن می‌زدند و هر یک مشعلی هم به دست داشتند و با ضرب تنبک و تصنیف خوانی عده دیگری، دوره افتاده از هر دکان شاهی صد دیناری می‌گرفتند و ذکر آن‌ها این شعر بود:

آتش افروز حقیرم
سالی یک روز فقیرم.

دسته دیگری هم به اسم غول بیابانی بود که یک مرد بلندقد درشت قواره‌ای، از پوست گوسفند سیاه لباس چسبانی از سر تا به پای خود ترتیب داده عده‌ای تنبک زن و تصنیف خوان دور او را گرفته، در دکان‌ها شاهی صد دیناری دریافت می‌داشتند. ذکر غول بیابان این شعر بود:

من غول بیابانم
سرگشته و حیرانم.

شخص دیگری هم بود که یک دُوری حلبی که وسط آن گودی داشت نوک چوب نازک بلندی کرده با حرکت دست که به چوب می‌داد دُوری را در محور خود در نوک چوب به چرخ می‌انداخت و گاهی به قدر دوسه ذرع دُوری را به هوا انداخته باز در همان حال چرخ با چوب خود می‌گرفت، در حالی که دوری از دور زدن خود نمی‌افتاد. باین شخص دوری گردان هم البته تصنیف خوان و تنبک‌زن بود. دکان‌ها هم از دادن شاهی صد دینار مضایقه نمی‌کردند.

حاجت به ذکر نیست که هر یک از این دسته‌ها که راه می‌افتاد بچه زیادی جلو و عقب آن‌ها برای تماشا جمع می‌شدند به طوری که گاهی راه عبور و مرور سد می‌شد.

ذکاء الملک، میر محمد حسین فروشی

شب چهارشنبه آخر سال در خانه‌ها آتش افروزی می‌کردند و زن‌ها به این کار خیلی علاقه داشته مقداری بوته در یک سمت

<p>نشانی ما: TKFC BOX 227 440 06 GRABO SWEDEN TAZE YOL Nº:10 MAR 19 91</p>	<p>حق اشتراك برای يكسال: معادل ۱۲۰ كرون سوئد باضافه هزینه پست</p> <p>كمكهای مالی و حق اشتراك خود را به حساب پستی زیر واریز نمایید:</p> <p>TKFC 64 4 4 43-4 SWEDEN</p>	<p>تازه یول نشریاتی است آزاد، و به هیچ گروه، سازمان و حزب سیاسی وابستگی ندارد و تلاش میکند خوانندگان و علاقمندان را با فرهنگ و مسائل مردم ترکمن آشنا سازد. تازه یول کوشش میکند پیرامون مسئله ملی و جنبش خلق ترکمن بحثهایی را دامن بزند، ننا کلیه خوانندگان و دوستان میتوانند مطالب و مقالات خود را به تازه یول بفرستند. چاپ مطالب با امضا و مسئولیت مواضع مطروحه با نویسنده آن خواهد بود. از دوستانی که مقاله و مطلب بفرستند آنرا می‌کنند تقاضا داریم که به این نکات توجه نمایند: اولاً مطالب خوانا باشد (بویژه مقالات بزیان ترکمنی) ثانیاً در یک طرف صفحه نوشته شود ثالثاً مطالب حتی‌الامکان کوتاه باشد. چنانچه مطالب رسیده بلند باشد، با رعایت حفظ مضمون تغییرات لازمه در آن صورت خواهد گرفت.</p>
---	---	---